

# قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

از آن مرکزی به سمت معاونت ملی ایران

هادی براد

## ندایی از قلعه جادو

تاریخ دقیق - از زمانیکه رسماً اعلام شد، سران دوا بر قدرت ماه نوامبر، در ژنوبه گفتگوخواهند نشست، در محافل "خاصی" از ما ایرانیان، بحث و مناظره و کا و جدل و مناظره بر سر جزئیات این دیدار و نتایج آن به موضوع منحصر به فرد و جوی بیباکی گردیده است. مبدل شد. آشنایانی را سراغ دارم که انتظارشان حال انتظار "مونیست" معتقدی را داشت که جسم بر راه ظهور و گویا بزرگ صور اسرافیل و پایان عمر زندگی خاکی روز شماری می کنند. موردی را بخاطر دارم که وقتی میهمان نسی از میزبان خود دلیل "ضیافتش" را سؤال کرد، جواب شنید "خواستم دمی بسا دوستان بنشینیم و درباری کنفرانس ژنوبه بنشینیم". موردی که توجیهش دیگر - بگویم که خوش دهن دوستان میهمانان در زمینه‌ی دقیق مذاکرات آشنایان کوریا چف و آقای ریکان بود، بدینگونه که یک طرف می گفت:

"مسلم!، تصمیم خواهند گرفت که خمینی را رد کنند تنها مسئله‌ای که هنوز به توافق قطعی نرسیده، جانشینی اوست".

طرف دیگر معتقد بود:

"انگلیسی‌ها به هیچ وجه بدجنین امری اجازه نخواهند داد، فراموش نکنید که اگر آن هاروی موافق نشان نمی دادند، اساساً این ملاقات دست نمیداد...".

"رایزنی هنگامی به اوج شور و هیجان رسید که دو حرف یکدیگر را فراموش کردند و درست یکی در مقابل دیگری گویا چف و دیگری در هیاهو ت آقایی ریکان، گرم گفتگو شدند، آن به تهدید از حق غیرقابل اجتناب خود حجت می آورد و "این" به تشدد دعای طرف را رد می کرد، "آن" انگشت روی ایران می گذاشت که حوزه نفوذ ما است "این" مدعی بود که "خیبر" بقیه در صفحه ۳

تعلین بر حذر می داشت، به یاد دارم که می گفت می نمی توانم در برابر یک ملای جاهل لجوج که قصد استقرا در دیکتاتور می دهد را در تسلیم شوم، به یاد دارم که روز چهارشنبه، سیزدهم دی ماه، سه روز پیش از تصدی مقام نخست وزیری در برابر خبرنگاران ایرانی و خارجی گفت: "فکر می کنم روش منطقی و انسانی این باشد که به من، حداقل فرصت بدهند تا بتوانم آنچه را می خواهم، بگویم و آنچه را باید، انجام دهم. اگر من موفق شوم، یعنی اگر مملکت موفق شود، من به آرزوی عمیق و خواست دیرین خود رسیده‌ام. اگر شکست بخورم، در درجه اول، خودم شکست خورده‌ام و این مهم نیست، اما مهم آن است که نمی توانم به روشنی تصور کنم سرنوشت ایران چه خواهد شد و حتی نمی خواهم هر چه و مرج و شوربختی و مصیبتی را که بیسبب از آن، دستگیر مملکت خواهد شد، تجسم کنم".

بقیه در صفحه ۱۲

## فریاد هشدار

که آنچه بختیاری گفت از راستی و حقیقت سرچشمه می گرفت. پیش بینی‌هایی که بختیاری به عمل آورد و پیدایشی که می داد، امروز بر معنی نگرش سیاسی و آینده نگری هوشمندانه و حکما نیست دارد.

همه به یاد دارم هشدارها و آگاه‌ها بر شای بختیاری در روزهای پیش از نخست وزیری و پس از تصدی این مقام، به یاد دارم که چگونه فریاد خطر را می شنید و ما را از پذیرش استبداد

هفت سال پیش، بختیاری، چون یک سیاستمدار روشن بین، آینده‌رآمی دید، به نیروی هوشمندی و بصیرت خمینی در یافتن بود که غلبه آخوند بر مقدرات مملکت چه سرانجامی دارد و استبداد رژیسی به نام جمهوری اسلامی، چه مصیبت‌ها و فاجعه‌ها می برای ایران به بار خواهد آورد.

آنروز بر افروختگانی که بی خبر در طلب آزادی، مشت‌های خود را در خیابان‌های حادثه‌گرمی کردند، به چشم می بینند

علی شاکری

## گرامات یک ازدواج و هذیان گروهی

شرح و تفصیلات فراوان درباره بیماری‌ها و امراض آن است با یک نمودار از تحول وضع جسمی نمایانگر همراه است چنین پایان می‌یابد:

"بیماران گوارشی نیز به بیماران بالا اضافه میشوند. بعد از انقلاب (منظور همان انقلاب درون سازمانی است) عمده بیماران گوارشی که جز بیماران سیکو سوماتیک (روان - تنی) بودند درمان شدند و گسائیکه به علت ورم معده چندین سال روزه نمی گرفتند در ماه رمضان (مجاهد دیماه ۱۳۶۴ شماره ۱۷۳)

اخیراً روزنامه "مجاهد" ارگان رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران تحت عنوان "یک گزارش بزرگی از انقلاب تیرات انقلابی درونی مجاهدین در بهبود پزشکی بیماری‌های عصبی گفتاری درج کرده است که بر طبق آن در نتیجه ازدواج آقای رجوی و خانم عبدالملک و "انقلاب درونی" سازمان مزبور که در اثر این ازدواج صورت گرفته است کلیه بیماری‌هایی که تاکنون به امداد پزشکی مجاهدین موسوم به "امداد سعادت" مراجعه میکردند شفا یافته‌اند.

این "گزارش پزشکی" که حاوی

"گرامات یک ازدواج از قلمرو" ایدئولوژی نوین" و "انقلاب و انفجار رها می"، درمی گذرد و قدم به میدان‌های تازه می گذارد. سازمان مجاهدین درین بست بحران آمیز ایدئولوژی با چنگ‌های لوزان به دستاویزهایی می آویزد که نظریه پردازان هیپتور و استالین و مائوتس تونگ نیز چنان کرده بودند. این سازمان چون "مون و سیانتیسم" ها و فرقه سازان و بیبا میرهای دروغین به شعله و شایه روی آورده است تا گمشدگی خطرناک را پنهان کند در حالیکه این ترغیب جز آنکه راه بندهان فکری رهبری سازمان را هر چه آشکارتر جلوه دهد حاصلی به بار نمی آورد.

صفحه ۲ را مطالعه فرمائید.

مصاحبه رادیو ایران با ایرج پزشک زاد  
بنیاسبت سالروز ۱۶ دی ۱۳۵۷

## امید تا آخرین لحظه

رادیو ایران بنیاسبت سالروز ۱۶ دیماه ۱۳۵۷، آغاز حکومت ۳۷ روزه دکترنا بوزبختیاری، مصاحبه‌هایی با شخصیت‌هایی که از دوریا نزدیک ناچده و تاریخ آن دوره بودند، ترتیب داده است.

اولین مصاحبه را با زمان، یکی از همکاران رادیو ایران، با آقای ایرج پزشک زاد، عضو شورای هیئت مقاومت ملی، در باره حوادثی که منجر به تشکیل دولت بختیاری شد، انجام داده است که متن پیاده شده از روی نوار را در زیر، عیناً نقل میکنیم.

پیرن - آقای پزشک زاد، شما را در گذشته، مردم بعنوان یک نویسنده می شناختند. اما امروز شما را مورد حیاسی می بینیم که در صفوف نهضت مقاومت ملی ایران سخت فعالیت می کنید. آیا در گذشته هم فعالیت سیاسی داشتید؟

پزشک زاد - من برای نجات مملکت مبارزه می کنم. اگر اسم این رافعالیت سیاسی میگذارید، فکر نمی کنم هیچ ایرانی شایسته این اسم و عنوان، حق داشته باشد خود را از این نسوع فعالیت معاف بداند. نه تنها

موجودیت ما دی وطن ما در خطر افتاده است. خیلی مهم تر، امروز یک گروهی بر سر نوشت مملکت ما مسلط شده‌اند که ظاهراً "ایرانی هستند، اما با تمام قوا با ایرانی ما ندن ما سرچنگ دارند. با همه امکانات و ثروت ما می مملکت ما، دست بکار محو آتش - ارتمدن و فرهنگ و تاریخ ما شده‌اند. میخواهند ما، یک ملت - یا بهتر بگویم یک امتی - برده و بنده، بی هویت، بی شناسنامه و کم شده در یک نوع بین الملل با ملاح اسلامی بسازند.

بقیه در صفحه ۳

## گاردین

## از گان دفتر منتظری



در صفحه ۱۲

## فرهنگ ایران

پایه‌های برانگنده

## زبان دری

## مظهر پایداری فرهنگی

در صفحه ۱۰



# ندایی از قلعه جادو

بقیه از صفحه ۱

ابداً چنین حتی را ببار می‌باریم، این حساب‌ها را کنار بگذارید. - و خلاصه کار داشت بالا می‌گرفت که با یاد میانی ما خفا نه و شامی از میهمان‌ها، غائله‌خیز شد. ولی رنگ‌دورت در چهره‌ی هر دو طرف کاملاً ظاهر بود و خدا حافظی سرد و بی‌مقتضای گواهی می‌داد که نقیصان حریفان کم‌مایه نیست. اگر چه در آن روزهای داغ و توفانی (چنانکه تا امروز نیز) از آنچه میان آقای گورباچف و آقای ریگان گذشت، حتی به حدس و استنباط نکته‌ای درجانی آفتابی نشد ولی این دلیل قانع‌کننده‌ای برای این قماش از "تحلیل گران" ما نبود که سکوت اختیار نکنند و از وقایعی که در اتاق دربسته کنفرانس روی داده است، گزارشی از آن‌ها دست‌اول و بی‌چون و چرانی فریبند. نگارنده هم چنین، در آن ایام شاهد گفتگوهای از این قبیل بوده است: - ریگان به گورباچف گفته است که دیگر خمینی را تحمل نخواهد کرد. - ولی من شنیدم که ریگان با "زیان دیپلماتی" تهدید کرده است که اگر شما دست‌ازسرافت‌نا بر ندرت‌ارید - ما خمینی را حفظ خواهیم کرد. - خیر! اینطور نیست، اطلاع دقیق دارم که ریگان با قاطعیت تمام گفته است که "خمینی باید برود" - خری را که خود ما به پشت‌با می‌بردیم، خود ما هم به پیش‌با می‌آوریم و دقیقاً میدانم که گورباچف هم بعد از چانه‌های بسیار راضی شده است. نهایتاً اینکسی، انگلیسی‌ها هنوز موش می‌دوانند. - اما سه شب قبل از کنفرانس - خانم تاجر پنهانی به مسکورفته و به گورباچف اطلاع داده است که ما (البته نه سه علناً) - بلکه در اختفا از مواضع شما دفاع خواهیم کرد. علت اینکسی گورباچف تا روز آخر به ژنرال مد، همین حضور تا چرند مسکورفته است. - بله، این راه هم بمن خیر دادند ولی از آنجا که تا چرم از ریگان و هم از گورباچف قول نفت گرفته است باید قبول کرد که کار خمینی تمام است. البته نگارنده‌ی این سطور از شنیدن "راز پنهان" و گفتگوهای دیگری در جهت معکوس و نتیجتاً "مبتنی بر ابقای خمینی نیز بی‌نیص نبوده است و بهر حال امیدوار است که خوانندگان ارجمند مطالبه‌ای در کم و کیف آنها تصور نکنند، خاصه که در این زمینه‌ها سوابق بسیار دردسترس خود دارند و می‌توانند، مثلاً، حکایات مربوط به کنفرانس گوادلوپ را نیز بخاطر بیاورند که بویژه پس از استقرار رژیم اسلامی چند و چون آن

مدت‌ها و روزدین‌ها بود و هنوز هم هست گویانکه از آن واقعه نیز تاکنون هیچ مدرک مطمئن و متقنی ظاهر نشده ولی با زهم هرگز این سببی نبوده است که بحث و نظر در مجالس سیاست‌شناسان ما "متوقف شود و چه بسیار شنیده‌ایم که برخی چنان در جزئیات از زبان اشمیت و ویسکا رستن و کارتر و کالاهان نقل قول می‌کنند و به شرح موبمو از توطئه‌ی "غرب" بر ضد شاه و بسود خمینی شامی آوردند که طبعاً قبول آن‌ها تا چار موکول به بختن این "خیال" است که راوی خود با یک یا چند تن از شرکت‌کنندگان آن اجتماع، جلیسی گرم با هوگلسان بوده و یا در جریان گفتگوها، تمام وقت، خودرا پشت‌پرده‌ای و بی‌ماد درون گنجه‌ای پنهان میداشته و دقیق کلام حضرات را یادداشت میکرده است، که در این صورت محل یک ایراد و اعتراض بزرگ بر او باقی میماند که چرا - اطلاعات خود را بموقع نرساند "اولیاء" وقت نرسانده و آن‌ها را پیش از وقوع حادثه به چاره‌جویی برنیانگیخته است؟

## بک بام و دو هوا

توجه به این طرز "فکر" و حقیقتاً می‌توان گفت (حالت خاص روانی) که بیگمان با نوعی مالخولیا عجیب شده تنها از این روست که مبتلایان به آن را غالباً "در جرگه‌ی عناصری می‌یابیم که سالها در ایران از مقامات فوق‌العاده حساب و پاره‌ای از مواضع دست‌اول (ظاهراً) تصمیم‌گیرنده بهره‌مند بودند و بهر تقدیر هر کدام سالها مدیریت و مسئولیت‌های خطیر به عهده داشتند. مایه‌ی عجب تنها این است که با وجود برخورداری از قضاها و آزادی‌مکانات متنوع تحقیق و مطالعه در معقولات و واقعیات، چرا بخود نیا مده‌اند. گوئی چنان در عوامل پندارها طلسم شده‌اند که اگر سلیمان نبی هم ظهور کند، باطل السحری برای آن‌ها نخواهد جست. عبارات مشخص و قاطعی که با همان کلمه‌ی اول، تا آخر خطش قابل استنباط است - نشر "اطلاعات تا ب دست‌اول" از آن دست که نمونه‌هایش را خوانندید - حکایاتی از این قبیل که "جنیبند" بی‌نیص است - "کار از دست ما خارج است" - "داخلت در حریم آن‌ها که باید سرنوشت ما را بسازند جنون و جهالت مطلق است" - "باید منتظر بود که چه‌آشی برای ما می‌پزند" - به

خصوص در این دیار غربت تنها وسیله‌ی گذران وقت و حتی تفریح و انگیزه‌ی زندگی این گروه است که حالا اگر خود نیز بخواهند زبیدا بین اوها مخلص شوند، یقین کنید که دیگر قادر نیستند. چرا که چنین روحیه‌ای به جزئیات زهویت و ذات آن‌ها میدل شده است. در عین حال شگفت‌آور نیست، اگر جای‌جای "مثلاً" در پاره‌ای از مراسم و اجتماعات سیاسی با آب و تاب فراوان و خبرها از حضور فعال عناصری از این دست منتشر می‌شود و سخنان تک‌تک دهنده‌شان که "ای هموطنان، در سرکوب ضحاک درنگ نکنید همست و غیرت ایرانی شما کجا رفت؟ چرا خاموش و سربزبانو نشسته‌اید - ما مام وطن شما را نخواهد بخشید..." اشتباه بزرگ آنجا است که این اطوار و حرکات ناگهانی را علائم غلبه‌ی باورها‌ی جدیدیت‌گرایم، به قطع و یقین بدانیم، که پیش‌خود و معیارهای خاص خودگمان برده‌اند که سیاست به آن سوزیده است و نتیجتاً گرفته‌اند: (پس با پیدر جریا ن بساد تا حریفان نوبت‌ها را نفا پیده‌اند جایی را دست‌وپا کرد). اگر اهل شکیبائی باشید و در قضاوت عجله نکنید، دیری نخواهد گذشت که حریفان در همان خانه‌ی اول خواهد جست و در همان طلسم. با زان نمونه‌ها با بدگفت: چندماه قبل، یکی از آشنا‌یان را که از همین مسطوره‌ها است ملاقات کردم در اوج بهجت و شادکامی - دلیل حالش را پرسیدم گفت: "اماراتی می‌بینم که واضع دارد روبراه می‌شود."

گفتم مثلاً "چه" اماره‌ای؟ از مصاحبه‌ی یک خبرنگار آمریکایی، یکی از بزرگان دست‌اول، پیشین در شبکه تلویزیونی ان. بی. ای. آمریکا شامی آورد. با این تفسیر که: "برگزاری چنین مصاحبه‌ای در این اوضاع و احوال بی‌معنا نیست، قطعاً حوادثی در پشت پرده جریان دارد." و بعد از لحسن احترام آمیز مصاحبه‌کننده نقل می‌کرد و سرهائی که در مقابل مصاحبه‌شونده به تکرار و بی‌اعتمادت تصدیق جنبا نه‌است، "اماره" خود را قوت می‌بخشید و نتیجه می‌گرفت که سرانجام غریبی‌ها خود فهمیده‌اند، چه غلطی کرده‌اند. چندی بعد همین "آشنا" را دیدم فوق‌العاده درهم و نا امید و مکرر - حال او سوسه‌ام کرد تا از او سؤال کنم آیا بعد از آن واقعه هیچ با "اماره‌ی" تازه امیدوارکننده‌ای روبرو شده است؟ - به تلخی جواب داد: نه آقا! این غریبی‌ها با ما بازی می‌کنند - همان بازی موش و گربه. بسا دست‌پیش می‌کشند و با عقب می‌زنند، همه‌ی تلاششان این است که از آدم حرف در بیاورند - خیر! در روی همگان پاشنه می‌چرخد. گفتم چه‌طور؟ مگر اتفاق تازه‌ای - "اماره‌ی بدی" پیدا شده است؟ گفت: دوسه هفته بعد از آن مصاحبه که نقلش را شنیدید همان مصاحبه‌کننده در همان

شبهه و با همان اطوار با رجا‌ئی خراسانی نما بنده‌ی خمینی در زمان مصلح بر نامه‌ی داشته و مخصوصاً "صحنه‌های از جنگ را بنما ییش گذاشته که سرتا سرش بنفع خمینی و بضرر عراقی‌ها بوده است. می‌خواست است اینطور وانمود کند که خمینی خیلی محکم سرگرا ییش نشسته است و اگر رستم دست‌ان هم‌ظهور کند نمی‌تواند او را از مخده‌اش تکان بدهد... اضافه‌کنم که این "آشنا" نیز بزرگوار خود شخصیت سرشناس و صاحب منصب عالی‌قدری بود و نسخه‌ی اصلی از همانها که وقتی عطسه‌ای می‌کنند، در بیستی خود سراغ انگشت انگلیسی‌ها را می‌گیرند. بهر حال این یک نوع بیماریست و ظاهراً "صعب‌العلاج و یا اصولاً بی‌علاج مگر از عنایت خداوندگار ساختن باشد. ولی آنچه از این بابت نصیب ما میشود، خاطره‌ی آن روز و روزگارانی است که چرخ زندگانی ما روی شاخ شکسته‌ی چنین موجوداتی می‌گشت و سرانجام به این مصیبت سنگین رسید و توقف کرد. وقتی "کملین" جا معده‌ی نفسی را بی‌جواز "خداوندگار" روی زمین بر خود حرام میدادند و در اوج بحران مرض سرآسیمه از طبیبان خود فرو مانده‌ی "بیگانه شفا‌ی عاجل می‌خواهند، حقا" چه جای تعجب است اگر (نه یک سردار لشکرشکن) که حتی یک آخوند بی‌نام و نشان سر بلندکنند و طومار حیات‌نظامی را در هم به پیچند و خود را صدرا لصور بخوانند؟ ملاتی چون خمینی "حالا هر چه می‌خواهد بگوئید" اگر هیچ نشانه‌ی تشخیص نقطه‌های ضعف بی‌نصیب نبود، خمینی که سهل است از او کمتر هم کافی بود سری بلندکننده و میوه‌های رسیده را روی شاخه‌ها به بیند و به پیچند و به بلند راستی را در تمام خط این حوادث هیچ نکته‌ی غیر قابل فهمی نمی‌توان جست اما آنچه مایه شگفتی و البته اندکساری ما به شگفتی است، تضاد در اطوار مردمانی است که یک جا خود را به قلم و قدم، تکار و جنگ با رژیم حاکم معرفی می‌کنند و جای دیگر با همان قلم، شرح و حاشیه بر شرح ما‌جرای تولد خمینی از رحم بیگانه می‌نویسند و با هم‌نشاندن قدم درجاده‌ی پندارهای خود پیش میروند، که با پیدر رسید: اگر قدرت اجنبی را چنین کار سازیده‌اید که به گردش‌رانی "کوهی" را از جا می‌کنند و به‌خاک‌شکی عظمت کوه می‌بخشد، پس این همه غوغا و همه‌همه از چیست؟ حالا بگم از زیرم از واقعیت روشن تری که اگر آن رسوب سخت پندارها در میان نبود میدیدند که راه چنین نظارتی هم بسته است. بگوش خود می‌شنیدند که از همگان قلعه‌های جادو چه آشکارا به ما رکوس‌ها و بینوشه‌ها - علی‌رغم سالها جان‌نثاری و خدمت محض ندا می‌رسد که: دست‌ازپا خط نکنید! حمایت از شما - دیگر در توان ما نیست - تا فرصتی ما ندهد است خود به جنیبند و بساط را جمع کنید که بیش از اندازه‌ی نخ نما شده است.

بقیه از صفحه ۱

## مصاحبه "رادیو ایران" با البرج پزشک زاد بمناسبت سالروز ۱۶ دی ۱۳۵۷

# امید تا آخرین لحظه

آموزگار داد - اما، حزب فراگیر رستاخیر سرجای خودش ماند. تنها یک شعبده بازی خنک بنا من جناح پیشرو و جناح سازنده، با همان مهره‌ها به نمایش اضافه شد. ضمناً "یک دسته زآدم‌های درس خوانده، که غالباً "ز همان مسئولین گرفتاری‌های گذشته" ما بودند، یک نماینده‌ی تازه‌ای به اسم گروه اندیشمندان برآه‌انداختند. البته فشار ساواک و سازمان‌سوز وزارت اطلاعات روی جراید تا یک حدود بسیار مختصری کم‌شده بود ولی روزنامه‌نویس‌ها جرئت نوشتن نمی‌کردند. بخصوص اینکه آن‌ها لاقل، بمناسبت‌های مختلف، بیش از سایرین معنای فضای باز سیاسی را فهمیده بودند. برای مثال، وقتی چماق‌های دولتی در

اما اینکه از فعالیت سیاسی درگذشته گفتید - خودتان می‌دانید که فعالیت سیاسی درگذشته فقط از یک طریق مجاز بود، آن هم از طریق یک شوخی مضمحل - کننده، بشکل خیمه شب‌بازی حزب ایران نویسن و حزب مردم و در نهایتاً از حزب فراگیر رستاخیز بود که تصدیق می‌کنید مشارکت در این بازی عروسکی، بیش از حد تحمل اسم‌نویسی احباری برای اجازه ماندن در ایران، واقعا" خلاف حیثیت انسانی هر کسی بود.

سؤال - شما در سالهای ۵۶ و ۵۷ یعنی دوران فتنه و آشوب در ایران بودید. برخورد شما با وقایع این دوران چه بود؟

جواب - می‌دانید آقای پژمان، بعد از زوری کار آمدن کارتر در آمریکا، سیاست حقوق بشر گذاشتی‌اش، من، شاید از نظر خامی، تصویری کردم که شاه - با تجربه‌ای که از دوران حکومت‌کنندگی و وقایع سالهای ۴۰ و ۴۳ بدست آورده، به روسازی‌های مثل انقلاب سفید اکتفا نمی‌کنند و واقعا" یک راهی بیطرف یک تحول دمکراتیک بازمی‌کند. اما متأسفانه اینطور نشد. البته، اعلام فضای باز سیاسی شد، دولت هویدا جای رابا همان وزراء، به دولت

پائیز سال ۵۶، به اجتماع جبهه ملی در کاروانسرا سنگی حمله بردند و یک عده‌ای را سخت مضروب و مجروح و شل و پل کردند، روزنامه‌ها اجباراً، به دست‌سوز وزارت اطلاعات، نوشتند که یک جمعی از آشوبگران در کاروانسرا سنگی برای آشوبگری اجتماع کردند بودند، از قضا اتفاق، یک عده‌ای از کارگران فلان کارخانه، که از کار برمی‌گشتند - در نتیجه غایبان احساسات شخصی وطن پرستی، به آن‌ها حمله کردند و عده‌ای مجروح شدند.

دولت سا سورچی و جاعل، حتی فراموش کرده بود که آن روز ما دف با عید قربان بود و کارخانه‌ها تعطیل بودند!

سؤال - آقای پزشک زاد، شما، شما "از چه موقع نزدیک شدن خطر را احساس کردید؟

جواب - خطراً در واقع از ۲۸ مرداد ۳۲ بعد از احساس می‌کردیم، اما نه خطر واقعی را که بعداً لمس کردیم. من، مثل خیلی‌ها که می‌دیدیم بین حکومت و مردم چقدر جدائی افتاده، حتم داشتیم که عمر حکومت زیاد طولانی نیست و مسلماً "تغییر و تحولی پیش خواهد آمد. اما اگر نگرانی داشتیم، در حد یک حکومت بقیه در صفحه ۱۱

## پاریس، سوربن جهان عرب

# پایان عصر گفتگو و نقد در اسلام

پل بالتا

برخی از رژیم‌های اسلامی عرب مشروعیت خود را با تحریف قرآن توسط اصولی جزم اندیشانه به دست می‌آورند. در این حال، انستیتوی پژوهش‌های عربی و اسلامی پاریس، می‌کوشد با رجوع به سرچشمه‌های راستین دین اسلام، واقعیات، تاریخ و تحول تفکرو فلسفه اسلامی را تشریح کند.

نشانه آخرالزمان است؟ اما به هر حال، محمدارکون نخستین مسلمانانی است که به مدیتریت انستیتوی تحقیقات عربی و اسلامی دانشگاه پاریس ۳، که در ۱۹۴۵ تأسیس شده است، رسیده است. به این ترتیب وی از ۱۹۷۸ در واقع جانشین کسانی شده که هر یک در جای خود استادانی عالیقدر بوده‌اند: له‌وی - پرووانسال تاریخدان بزرگ اسپانیای اسلامی، رژی بلاشر نویسنده تاریخ ادبیات عرب (کتابی بزرگ که البته خوانندش حوصله زیادی می‌خواهد) و مترجم معروف قرآن به زبان فرانسه که ترجمه‌های مرجع است، روبرووشویک متخصص اسلام‌شناسی و حقوق اسلامی، و بالاخره کلود کاهن معروف (...).

تا زگی اندیشه ارکون در اینجا است که حاصل پیوند تمدن، دوسنت و دو روش است و در عین حال می‌خواهد اندیشه‌های جامع‌الجهات باشد. ارکون دوران کودکیش را در الجزایر گذرانده، تحصیلات عالی‌اش را در پاریس بپایان آورده است و در فرانسه و نیولوس آنجلس، هاوارارد و برینستون آمریکا تدریس می‌کند. کنفرانس‌هایی هم در بسیاری از پایتخت‌های اروپایی و عربی برگزار می‌کند. وی در عین حال که بنا به الزامات و مقتضیات علمی موجود در غرب پرورش یافته و درس خوانده، بر آن است که به یکی از سنت‌های اسلامی که از هنگام مرگ ابن سینا (۱۱۹۸ - ۱۱۲۶ میلادی) عملاً فراموش شده دوباره اعتبار بخشد. این سنت چیزی نیست مگر فلسفه اندیشیدن، به پرسش کشیدن و همواره ذهنی باز و کوشنده داشتن. ارکون در تحقیق‌های خویش در پی آن است که راز و رمز دنیای عرب و اسلامی را، چه در گذشته و چه در حال، بشکافد. وی در این راه به قول خودش یک "استراتژی بهره‌برداري جامع" دارد که در آن از بسیاری از رشته‌های علمی، به ویژه از علوم انسانی و اجتماعی، کمک گرفته می‌شود، و این همان کاری است که پژوهشگران غربی در مطالعه "جوامع غربی" می‌کنند.

این مفهوم اصطلاحی است که در مرکز نوشته‌های ارکون قرار دارد. می‌گوید: "چنین سنتی در واقع و به راستی وجود داشته اما متأسفانه امروز به فراموشی سپرده شده است، زیرا از سده پنجم هجری به بعد، با استقرار اورتودوکسی اسلامی (بنیادگرایی اسلامی) که از لحاظ الهیات مبنایی هم ندارد، به کنار زده شده است. در واقع، ابن خلیفه القادر بود که در خطبه مشهورش تعریفی از اصول جزمی اسلام را که خودش درست می‌دانست جانداخت و مشخصاً یک مسلمان "مؤمن" را ارائه داد. بدون شک، چنین تعریفی می‌بایست بر مبنای علم کلام و الهیات باشد، اما واقعیت این است که در پشت آن خواست‌هایی

سیاسی نهفته است. بنا بر این به نظر من باید گفت آنچه می‌دان پژوهش‌واندیشه را محدود کرده نه شرع اسلام بلکه عرف و ملاحظات آن بوده است. اما ارکون به سنت غرب هم رجوع می‌کند. عنوان یکی از آخرین کتاب‌های او چنین است: "در راستای نقد خرد اسلامی". روشن است که این عنوان بلافاصله آدم‌رایاد کتاب معروف کانت، "نقد خرد ناب" (۱) و پس از آن کتاب ژان پل سارتر، "نقد خرد دیالکتیکی" می‌اندازد. البته ارکون گوشزد می‌کند که نقدی که وی به عمل می‌آورد "بیش از آن که تاء مل انتزاعی یک فیلسوف باشد، کاری تاریخی شناخته است. به عقیده او باید شرایطی را که در آن واقعیت‌های تاریخی روی داده اند و نیز شیوه‌ای که برای تعبیر و تفسیر آن‌ها توسط جنبش‌های مذهبی و سیاسی به کار گرفته شده است مورد بررسی قرار داد. در نظرا و، اسلامی که رژیم‌های موجود مشروعیتشان از آن سرچشمه می‌گیرد، "اسلامی است که از نظر تاریخی و الهیات تحریف شده است. ارکون در کوشش خویش برای روشنگری به سرچشمه اصلی یعنی قرآن که جا معه اسلامی می‌باید طبق قواعد آن اداره شود باز می‌گردد. اما این جا معنه در میان یکپارچه است و نه در زمان ایستادگی و تغییرناپذیر، بلکه همواره متحول می‌شود و ضرورت دارد که این تحول مورد توجه قرار گیرد. ارکون می‌گوید: "من می‌کوشم ضرورت تفسیر چندگانه از قرآن را نشان دهم و در همان حال، با چشم اندازی انتقادی، و چون تفسیرهای گوناگونی را که طی قرن‌ها از آن بدست داده شده است یادآوری کنم، هر یک از این تفسیرها نماینده کوشش این یا آن گروه اجتماعی در دادن جنبه‌ای خاص به پیام قرآن طبق نیازها و مسائل خودش است. این "تفسیرهای قرآن" که با توجه به علم تاریخ، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی انجام شده، حتی در آنجایی که از علم کلام و الهیات کمک می‌گیرد، به کلی با تفسیرهای مستشرقین کلاسیک، سنت‌گرایان و بنیادگرایانی مانند خوانا لاسلین، طرفداران خمینی، و... که از آن

"ایدئولوژی جهاد" ساخته‌اند، فرقی دارد. امروز هم کسانی که سنگا "وحدت اعراب" را به سینه می‌زنند و هم اسلام‌گرایان، چشم به عصر طلائی "گذشته" اسلام دارند، یعنی دورانی که همه شان آن را ایده‌آل جلوه می‌دهند و البته هر کدامشان برای مشروعیت بخشیدن به طرح‌ها و مقاصد خویش تصویری از آن عرضه می‌کند که از بیخ و بن متضاد با دیگری است. ارکون می‌گوید: "به سنت رجوع می‌شود بدون دیدن این نکته که هر سنتی در واقع مجموعه‌ای از داده‌ها، اکتسابات و روایات‌ها و تفسیرهایی است که از دیرباز لایه لایه روی هم انباشته شده‌اند، بعد هم می‌بینیم تنها آن تعداد عناصری از این لایه‌بندی مورد استفاده قرار می‌گیرند که در واقع دستچین شده‌اند. در مقابل، به نظر من، تنها تاریخدانان است که می‌توانند به کمک روشی که من کوشیده‌ام خطوط کلی آن را ترسیم کند از قشرها و لایه‌های گوناگونی که روی هم نشست کرده‌اند عبور کنند و محتویات پهن زده شده، تنه‌نشین شده و رنگ باخته اما اساسی

وحیاتی را بیرون بکشند و از این طریق، روند تاریخی ارزشیابی، ادغام یا طردی که موجب تشکیل این یا آن گروه می‌شود را بشناسند. بیشتر وقت‌ها، به ویژه در جامعه معاصر، آنچه فراموش شده در عمل از آنچه به کار بسته می‌شود، بسیار مهم‌تر و تعیین کننده‌تر است. واقعیت این است که موضوع‌هایی که در گذشته توسط الهیات و امروزه به وسیله ناسیونالیست‌ها و اسلام‌گرایان "تابو" اعلام شده‌اند بسیارند و این نکته مسئله فراموشی را دیرپا و تشدید می‌کند. اما ارکون عقیده دارد که با تفسیر قرآن به شیوه‌ای مدرن، شیوه‌ای که ابزارهای دانش معاصر را به سنت اسلامی یا دشمنانه پیوند بزند، می‌توان به "زمین‌دان به در کردن" همه این گونه ادعاها پرداخت، آن هم بدون آن که نیازی به توسل به استدلال‌هایی خارج از جایی باشد.

نکته دیگری که زمینه را برای لاپوشانی و فراموشکاری مساعد می‌کند رقابتی است که میان فرهنگ شفاهی و فرهنگ کتبی وجود دارد. البته این رقابت را در غرب هم می‌توان دید، آن هم به این صورت که اختراع چاپ موجب فراموشی جنبه‌های فراوانی از فرهنگ و حافظه مردم شده است. ولی در اینجا نیز انتقاد می‌تواند نقشی اساسی بازی کند، به ویژه در برابر موضوع جزم اندیشانه‌ای که از یکسوم کتب و ابهام‌ها را به شفا هیات ترجیح می‌دهد و از سوی

گرفته می‌شوند، در مقابل اسلام‌گرایان هم به نوبه خود منکر دستاوردهای یهودیان و مسیحیان و غربیان هستند. روشن است که محمدارکون چنین شیوه‌ای را - که موضوع را تنزل می‌دهد و از غنای مطلب می‌کاهد - مردود می‌داند و در این زمینه نیز شیوه‌ای فراگیر و جامع‌الجهات در پیش می‌گیرد، شیوه‌ای که طبق آن در بحث باید احساسات را کنار گذاشت و خواهان علمی بودن هر چه بیشتر موضوع شد.

اومی گوید: "من به نوبه خود یک محل مشترک فرهنگی می‌بینم که به نظرم یونانی - سامی است و" نه به شکل ایدئولوژیک بلکه به طور تاریخی که از گران‌های رود سند تا آتلانتیک گسترده است و خاورمیانه و آفریقای شمالی را در بر می‌گیرد. ارکون آگاهانه مرزهای مذهبی را ندیده می‌گیرد و دین‌های زردشتی، مانوی، یهودی، مسیحی و اسلام و "خلاصه، همه سنت‌های مذهبی پدید آمده در این گستره" را جزو محل مشترک فرهنگی یا دشمن می‌داند. درصاحب‌ای که خواهد خواند محمدارکون کوشیده است با شیوه "انتقادی خودش از پدیده‌های کنونی ناسیونالیسم عرب و عمل‌گرایی و واپسگرایی اسلامی و نیز از سبب‌های جنبه‌های جوامع مسلمان که موجب جا خوردن یا خشم غربیان می‌شود پرده برگیرد و توضیحشان دهد.



محمدارکون، مبارزه مضاعف

سال‌هاست که در فرانسه جدا بی‌کلیسا ازدولت به صورت یک اصل اعتقادی نظام جمهوری این کشور درآمده است. در همین حال، در جهان اسلام تعدادی عمل‌گرا و واپس‌گرا می‌گویند که دین، دولت و دنیا از هم جدایی ناپذیرند. ارکون اما، می‌گوید: "همین یکی از مهم‌ترین میدان‌های نبرد برای من است، و اینجا، در غرب، نبرد مضاعف است."

پل بالتا - در این موضوع که در جوامع اسلامی، قدرت‌های موجود، چه قدرت‌های سیاسی و چه قدرت‌های روحانی، نسبت به مخالفان تحمل کمتری نشان می‌دهند و هر روز دشوارتر از روز پیش به انتقاد گوشت می‌دهند، شما چه توضیحی دارید؟

نقده در صفحه ۶

دیگر اورتودوکسی سنی را به تشیع. میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون دنیا لکتیک دیگری هم وجود دارد که نا شعورانی چون موزس هاداس، فون گرونه باوم، ه. زیسب، و آ. آبل به آن پرداخته‌اند. دنوینر آخری نفوذ شرق مسلمان را بر غرب مسیحی در سده‌های میانه مورد مطالعه قرار داده‌اند و دیگرانی چون ژاک برک، ماکسیم رودنسکون، و انور عبدالملک به آن پرداخته‌اند. اروپای صنعتی برای جهان عرب توجه نشان داده‌اند. با این حال، هم در این سوی مدیترانه و هم در آن سوی، آنچه غالب است "ایدئولوژی نبرد" و "ایدئولوژی جهاد" است که بر تضاد میان طیب و هلال یعنی مسیحیت و اسلام یا یهودی و عرب تأکید می‌گذارد. همچنین، طبق سنتی که بسیار رایج هم هست، اروپا دختر یونان و تمدن یهودی - مسیحی به شمار آورده می‌شود و به این ترتیب دیگر جزای تشکیل دهنده‌اش ندیده

ایران



و مطبوعات بین المللی

گزارش ها و تفسیرهایی که زیر عنوان کلی ایران و مطبوعات بین المللی در هفته نامه می قیام ایران به چاپ می رسد. لزوماً همسوی نظرات این هفته نامه نیست و هدف از ترجمه و درج آن ها آگاه ساختن مردم جهان از آنچه در ایران در جریان است است که در ایران و منطقه می گذرد.

ایتالیا:

لیبی پشتیبان تروریسم

به گزارش خبرگزاری فرانسه از رم، پس از آنکه خبرگزاری دولتی لیبی عملیات تروریستی در فرودگاه های رم و وین را " عملیات قهرمانانه " لقب داد، دولت ایتالیا روز دوشنبه به وضوح لیبی را به پشتیبانی از تروریسم متهم کرد. بیتیون کراسی، نخست وزیر ایتالیا با صدور اطلاعیه ای اعلام کرد: " در عملیاتی که منجر به قتل عام مردم غیرنظامی بیگناه و غیرمسلح میشود، و در عملیاتی که کسی تحت تأثیر تعصب کور و مغرب جان خود را فدای کند اثری از قهرمانی دیده نمی شود. "

نخست وزیر ایتالیا در اطلاعیه خود کشورهایی را که با چشم پوشی یا حمایت از تروریسم اجازه می دهند تروریست ها بنگاه های خون خور را برپا سازند بشتاد انتقاد کرد.

بیتون کراسی عصر دوشنبه پس از یک گفتگوی طولانی تلفنی با نخست وزیر تونس، محمد مزالی، به خبرنگاران گفت: اطلاع حاصل کرده است که دو جلد گذرنامه تونس که از تروریست ها در وین بدست آمده است گذرنامه های است که بهنگام موج اخراج تونس ها از لیبی در تابستان گذشته، بوسیله مقامات لیبیائی توقیف و ضبط شده بود.

همچنین عصر دوشنبه سفیر لیبی در رم به وزارت امور خارجه ایتالیا احضار شد و یکی از مقامات این وزارتخانه به مراتب " شگفتی " دولت ایتالیا را از اظهارات لیبی در مورد محاصره ایستگاه تروریست ها بوی ابلاغ کرد. وزارت امور خارجه ایتالیا در بیانیه خود اعلام کرد که از سفیر لیبی، درباره اظهارات خبرگزاری آن کشور توضیحی خواسته شده است. این بیانیه می افزاید: " تنها یک راه حل عادلانه و فراگیر مسئله خارومیانه می تواند به فضای خشم و کینه ای که خشونت بیارمی آورد، پایان دهد. "

از سوی دیگر در حالی که خبرگزاری دولتی لیبی روز دوشنبه، عملیات تروریستی در فرودگاه های رم و وین را عملیاتی قهرمانانه خوانده بود. روز سه شنبه - دیروز - پس از آنکه کشورهای بلوک غرب یکی پس از دیگری این عملیات توطئه آمیز را محکوم کردند، تغییر موضع داد و هر نوع اقدامی که افراد بی گناه را هدف قرار دهد و جان آنان را به مخاطره اندازد، محکوم کرد.

سفیر لیبی در وین نیز پس از اظهارات وزیر کشور تریش، دیروز اعلام کرد: اظهارات خبرگزاری لیبی نباید بطور اثبات تفسیر شود و به عنوان موضع رسمی دولت لیبی در قبال تروریسم بین المللی تلقی گردد. دولت لیبی تروریسم بین المللی را محکوم می کند. این در حالی است که خبرگزاری دولتی لیبی منعکس کننده نظریات رهبران این کشور است. وزیر کشور تریش طی نطقی گفته بود که " لیبی از این پس خارج از جامعه بین المللی قرار گرفته است. "

به گزارش خبرگزاری فرانسه، علاوه بر ایتالیا، کشورهای آمریکا، اتریش، اسرائیل و همچنین سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام کرده اند که لیبی از تروریسم پشتیبانی می کند. دولت آمریکا روز دوشنبه اعلام کرد که لیبی گروه ابونیدال را که مسبب توطئه های وین و رم بود مورد حمایت خود قرار داده است. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که دولت ایالات متحده موضع نخست وزیر ایتالیا را مورد تأیید قرار می دهد.

از سوی دیگر نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین در قاهره نیلسون سازمان های اطلاعاتی لیبی و سوریه را با نی اصلی این عملیات دانست که به وسیله گروه ابونیدال انجام شده است.

۱۲ کشور عضو سازمان مشترک اروپا نیز دیروز از تمام دولت های جهان بحدود استخوان خواستار شدند که بطور فعال در جستجو، تعقیب و محاکمه سازمان دهندگان این توطئه ها شرکت کنند.

شورای امنیت سازمان ملل متحد، دوشنبه شب ضمن محکوم کردن شدیداً این عملیات تروریستی، خواستار حفظ آرامش و میانجیگری شد. ناظران گفتند سازمان ملل بدین ترتیب خواسته است بطور غیرمستقیم از اسرائیل دعوت کند دست به عملیات تلافی جویانه خشونت آمیز نزند.

از سوی دیگر سفیر سوریه در رم نیز دخالت مستقیم یا غیرمستقیم سوریه را در این عملیات تکذیب کرد.

خبرگزاری فرانسه - اول ژانویه ۱۹۸۶

۱۹۸۶:

سال مبارزه گسترده

با تروریسم

روزنامه های جهان غرب، در تفسیرها و گزارش های شما ره های امروز خود، ( ۸۶/۱۲ ) ضمن بررسی چشم انداز سال مسیحی گذشته و با نگاهی به دورنمای سال نو، بر ضرورت مبارزه همه جانبه با تروریسم گوربین المللی تأکید کرده، نوشته اند غده های چرکیمن تروریسم را که در مثلث تهران، دمشق، تریپولی رشد می کند باید شکافت و این چنین موج کشتاری گناهان را در این شهر و آن شهردنیا مهار کرد. کوتیدین، روزنامه چاپ پاریس، می نویسد:

دنیا نباید در برابر تروریسم، دست به سینه بنشیند. باید کاری کرد، باید سرچشمه های تروریسم را گور کرد. کوتیدین در گزارشی از آمریکا مینویسد: واشینگتن طرح تلافی جویانه ای را علیه تروریست ها تدارک دیده است و بیتر آن است که پاسخی سختی به آن ها بدهد، اما برای سرکوب تروریسم بین المللی باید طرح های ریشه یی اندیشید. باید مغز مار را پریشان کرد.

" لیبی راسیون "، دیگر روزنامه با مدادی پاریس، در صفحه اول شماره امروز خود، با عنوان " همسایه های درشت، می نویسد: تروریست های جهاد اسلامی، سال نو را با وعده انجام سوخته های خونین و مرگ بار به ما تبریک گفته اند.

لیبراسیون می نویسد: سالی که به پایان رسید، بی گمان به عنوان سال تروریسم در تاریخ جهان باقی خواهد ماند، اما با توجه به اعلامیه جدید گروه تروریستی جهاد اسلامی که بشارت انجام یک سلسله سوخته ها در آینه داده است، می توان فکر کرد که سال ۱۹۸۶ کمتر از سال گذشته، خونین نخواهد بود.

در این میان، دیروز در اورشلیم، شیمون پرز، پیش نهاد تحریم جهانی لیبی را به عنوان یکی از گام های تروریسم بین المللی داد و درواشینگتون، بهترین طرح برای انجام عملیات تلافی جویانه علیه تروریست ها و تروریست پروورها، بررسی میشود. گویا آمریکا در نظر دارد قذافی را به تیسر ببیند.

لیبراسیون در ادامه می نویسد: رونالد ریگان، رئیس جمهوری آمریکا، استراتژی حمله متفابل به تروریسم را به گونه ای طرح می کند که ستاد های و متناصب با شد و دقیقاً " ستاد های تروریسم را هدف قرار دهد.

در این میان، لوماتن، چاپ پاریس، گزارش می دهد که سید کوما سیدوی انتحاری فلسطینی آماده دست زدن به جنایت های تازه ای هستند.

لوماتن می نویسد: تنها بازمانده گروه مهاجمان فلسطینی به فرودگاه رم گفته است:

ما سید منفریم و هر سید منفر برای انجام ما موریت های انتحاری در اروپا آموزش دیده ایم. وی فاش کرده است که در لبنان با حمایت لیبی، پرورش تروریستی یافته است.

قذافی تهدید می کند

به گزارش خبرگزاری فرانسه از پاریس، سرهنگ محمدر قذافی فرمانده انقلاب لیبی، طی یک کنفرانس مطبوعاتی که عصر چهارشنبه در تریپولی به عمل آورد، تهدید کرد که در صورت حمله به لیبی جنگی راه بیندازد که تمام مدیترانه، خارومیانه و احتمالاً همه دنیا را در آتش خود بسوزاند.

رهبر لیبی که گفته های وی توسط خبرگزاری دولتی لیبی مخابره شده است اعلام کرد: " حمله ایسالات متحده آمریکا یا اسرائیل به لیبی سر آغاز یک جنگ پایان ناپذیر علیه امپریالیسم و صهیونیسم خواهد بود. " وی افزود: ما امیدواریم آمریکا و اسرائیل دست به اشتباه بزنند و ما را مورد حمله قرار دهند زیرا این امر به جنگی منجر خواهد شد که تمام مدیترانه، و شاید تمام جهان را در آتش خود بسوزاند.

قذافی گفت: " حمله علیه لیبی بمعنی حمله علیه صلح و علیه کسانی است که برای صلح در جهان مبارزه می کنند. " رهبر لیبی افزود: ما مالیم جهان در صلح بسربرد، اما این امر تنها زمانی امکان پذیر است که قبلاً پایگاه های تروریسم بین المللی، یعنی آمریکا و اسرائیل نابود شوند.

معمراً قذافی در پاسخ به یک سؤال گفت: صلح و امنیت زمانی در منطقه مدیترانه برقرار خواهد شد که کلیه یهودی های اسرائیل به کشورهای اصلی خود زحمله لیبی مراجعت کنند. قذافی در جای دیگری از سخنان خود گفت: " مردم عرب لیبی بخوبی به طرز استفاده از اسلحه آشنا می دارند و میتوانند از کشور خود و همچنین از فلسطینی هایی که در لیبی بسر می برند دفاع کنند، و اگر این فلسطینی ها در لیبی مورد حمله قرار گیرند، ما آمریکا را در کوه های آمریکا و اسرائیلی ها را در کوه های اسرائیل تعقیب خواهیم کرد. "

خبرگزاری فرانسه - ۲ ژانویه ۸۶



اروپا که از سوخته های رم و وین، ضربه های سخت خورده است، بیگانه فعالیت های سفارت خانه های لیبی هر چه حساس تر می شود.

درما دید، سه کارمند سفارت لیبی اخراج شده اند. تریپولی هنوز به اعتراض های مرسوم دست نزده است.

در وین، سفارت لیبی در شاع مراقبت مقام ها قرار دارد. در بلژیک، یک زرادخانه واقعی پس از تعقیب دو عرب، در یک ویذتوفروشی کشف و ضبط شد.

لیبی در سرا اروپا مورد سوخته ظن شدید قرار گرفته است و بسیج فدرالیستی در همه کشورهای غربی آغاز شده است.

فیگارو - سوم ژانویه ۱۹۸۶



رهبر لیبی، جهان را تهدید می کند، اما گذشته دشمنان متعدد، حتی دوستان معدودش احتمالاً وی را در ماجراجویی های دیوانه واورش همراهی نخواهند کرد.

لوماتن - سوم ژانویه ۱۹۸۶

خبرها

خبرگزاری فرانسه ۳۱ دسامبر: محمدشیرام تنها تروریستی که از ماجرای سوخته فرودگاه رم جان سالم بدر برده و هم اکنون مورد بازجویی پلیس ایتالیا قرار دارد، اعتراف کرده است که از اعضای باند تروریستی ابونیدال بنما می رود. وی همچنین فاش ساخت که ممکن است سوخته های تازه ای توسط تروریست های انتحاری در اروپا انجام بگیرد.

هفته گذشته در تهران مجلس ترحیم شادروان احمد مدق فرزند دکتر محمد مدق رهبر نهضت ملی ایران، مورد حمله مسزدران رژیم قرار گرفت.

بنا به گزارش های رسیده از تهران گروه زیادی از ملی گرایان و یساران سابق دکتر محمد مدق برای تجلیل از فرزند پیشوای ملت ایران در این مراسم گرد آمده بودند. این تجمع رژیم درمانده را به وحشت انداخت و به مزدران خود دستور داد که از ادامه آن جلوگیری کنند. هنگامیکه آیت الله اسکوری سخنان مجلس، به یاد آوری از اقدامات ملی و ایران دوستانه حکومت ملی دکتر مدق برداخت، حزب اللهی ها با پدرا انداختن جا روختن آل این مجلس را برهم زدند.

دولت جمهوری اسلامی طی بخشنامه ای به کمیته های انقلاب اسلامی و شهرهای و ژاندارمری ابلاغ کرده است که کارخانه ها و کارگاه های صنعتی و اماکن عمومی را مورد تفتیش قرار داده، مسمولین را جلب کنند. به کارمندان دولت نیز ابلاغ شده است که می توانند بطور داوطلب به جبهه ها بروند و به صورت کارمندان که عازم جبهه ها شوند، اعتبارات مختلفی در نظر گرفته شده است.

بر اساس یک گزارش، روز جمعه بیست و دوم آذرماه با ساداران رژیم به سیمان رکن تهران ریخته و وعده ای را جلب کرده، با اهان و ایراد ضرب و شتم به سربازی بردند.

خبرگزاری فرانسه ۱ ژانویه: فرستاده ویژه پاپ بن از دیدار پاپ رهبران جمهوری اسلامی، برای یک دیدار چند روزی در بغداد تدوین و تصادم حسین رئیس جمهوری عراق ملاقات کرد.

خبرگزاری فرانسه اول ژانویه: ایالات متحده آمریکا از موضع گیری شورای امنیت سازمان ملل متحد در محکومیت سوخته های خونین ابراز خشنودی کرد. شورای امنیت برای نخستین بار درخواست کرده است که مسئولان این حملات تروریستی و نه فقط مجرمان آن به پای میز محاکمه کشانده شوند.

خبرگزاری فرانسه اول ژانویه: منابع دولتی آمریکا که خواستند نامان فاش شود، گفتند کاخ سفید، در پی وقوع سوخته های جنا پیکارانه در فرودگاه های رم و وین، از تصادم مشترک نیروهای مسلح آمریکا خواسته است که فهرستی از عملیات نظامی امکان پذیر علیه گانگ های تروریستی خارومیانه تهیه کنند. این منابع گفتند که یک اقدام نظامی احتمالی علیه لیبی احتمالاً بوسیله هواپیما های که از یک رزمندگانی و هواپیما برای آمریکا یا از نزدیکترین پایگاه زمینی آمریکا در سبیل، برخواند خاست، انجام خواهد شد.

تصحیح و برونش

در شماره ۱۳۲ قیام ایران مورخ ۱۲ دسامبر ۱۳۶۴، در گزارش " شلیک کوربوسی مسافران " صفحه ۵، نام نخست وزیر ایتالیا بیتیون کراسی، به اشتباه " برنونوکراسی " چاپ شده است که بدینوسیله با طلب پوزش از خوانندگان گرامی، تصحیح می شود.

پاریس، سوربن جهان عرب

پایان عصر گفتگو و نقد در اسلام

یل بالنا

بقیه از صفحه ۴

محمد ارکون - در وهله نخست دلیل... این کشورها ارجاع به اسلام به عنوان الگوی تفکر و جا معه به شکلی ایدئولوژیک صورت گرفته و علت این هم مبارزاتی بوده که این کشورها مجبور شده اند علیه سلطه استعماری یعنی علیه الگوی غربی به پیش برند. روشن است که در چنین مبارزاتی این کشورها نیاز به الگوی دیگر داشتند، الگوی ساختن و طرز کار دولت و موردمندی مورد نیاز ایشان نمی بایست قرابتی با الگوهای غرب که خودشان آن را استعمارگر می خوانند داشته باشد.

چنین الگویی را تنها از سنت اسلامی می شد به دست آورد، و همه دولت های پدید که در آن ها مسلمانان اکثریت دارند خود را با روحی و باورهای سنت می دانند. به این ترتیب، از نظر رهبران دولت، هرانتقادی (هراندازه علمی و بدون جهت گیری مستقیم علیه قدرت حاکم یا بدون اعتراض به این قدرت و طرز اعمالش باشد) می تواند مشروعیتی را که ایشان از الگوی اسلامی می گیرند به زیر سؤال بکشند و ثبات آن ها را به هم بزنند. ولی فراموش نکنیم که این الگو هم خودش توسط پنداره های سیاسی جمعی به وجود آمده، آن هم در جریان مبارزات و راهی بخش (برای مثال در الجزایر)، یا از این هم کلی تر، در جریان مبارزه علیه نیروهای داخلی (برای نمونه در ایران)، یا در جریان مبارزاتی که در حال حاضر جنبه های موسوم به اسلام گرا یا اسلامیت به صورت پراکنده اینجا و آنجا انجام می دهند، اینان می گویند به طرز هر چه مشخص تری به این الگوی اسلامی در سطح دولت و جامعه مدنی ارزش و اعتبار بخشند.

با این حال، و بدون شک به نسبت بالا رفتن عمومی سطح زندگی و سطح فرهنگی، مردم علاقه بیشتری به دموکراسی و به مشارکت در امورکشورشان می دهند. شما در اینجا تضادی نمی بینید؟

به نظرمی رسد که نخبگان (الیه های) سیاسی، مسئولان دولتی و توده های مردم همگی هما و با یکدیگر خواهان اجرای الگوی اسلامی اند. اما در واقع، آنان بر سر "سرمایه" (نمادین-سمبلیک) با هم دعوا دارند که به اعمال قدرت توسط یک عده "مشروعیت" می بخشند و در رابطه با عده ای دیگر همین قدرت را به جرم این که بیش از اندازه عرفی و دنیایی است از آنها برمی نهند. هرچند این الگوی مورد مطالبه، جوهر خود را، که تاریخی و مبتنی بر الهیات است، از دست می دهد، اما در مقابل نظر ایدئولوژیک و حتی از لحاظ قدرت اسطوره ای و افسانه ای بر کارآیی و اثرگذاری افزوده می شود. این امر چند دلیل دارد: گسست تاریخی از اندیشه کلاسیک اسلامی، نشستن ایدئولوژی جهاد به جای معرفت و شناخت نقادانه سنت، و سنگینی پنداره های سیاسی که وجود یک جمعیت بسیار جوان (در حالی که جمعیت از ۱۹۵۰ تا کنون دوبرابر شده، پنجاه تا شصت درصدش را زیر بیست سالگان تشکیل می دهند) از لحاظ اجتماعی آن را متحول و پویا می کند.

با این حال می توان گفت که روحیه علمی و ظرافت فکری موجود در پنداره های نخستین اسلام به ویژه در جنبش فکری معتزله، و شیوه برخورد انتقادی رایج در غرب معاصر، هر دو یک روش کار دارند.

کاملاً درست است. ولی پس از آن دوره گسستی صورت گرفت. جنبه های فرآوانی از اندیشه و میراث اسلامی از میان برداشته شد و امروز در وجدان و آگاهی مسلمانان حضور ندارد. آنچه حضور دارد همین زمینه های بسیج کننده ایدئولوژی جهاد است. بدیهی است که ایدئولوژی جهاد، که مولود برخورد میان قدرتهای استعماری از قرن نوزدهم به بعد و نیروی جوامع مسلمان است، از اسلام به عنوان مرجعی جامع الجہات استفاده می کند و نه

همچون مرجعی تاریخی و یا مبتنی بر الهیات.

به همین دلیل هم هست که الگویی که در حال حاضر مورد بهره برداری است با ساخت جمعیتی جامعه در پیوند است. نسل هایی که در راه س دولت های اسلامی قرار دارند عموماً دارای سنی میان سی تا چهل و پنجاه سالگی هستند و با سرعتی چشمگیر تجدیدی شوند. هم اکنون نسل بیست و بیست و پنج ساله ها پهنه جامعه و بنا بر این پهنه ایدئولوژی را به تصرف خود درآورده است. نکته اینجا است که این نسل در جوی از شعارهای ایدئولوژیک بزرگ شده، شعارهای کل کسره در دوره های سیخ و ساز زندگی ملسمی، دوره استفاده از الگویی که هرچند صفت اسلامی به آن داده می شود اما در واقع هدف آن پاسخ دادن به مسائل جاری جامعه ای است که می خواهد زندگی کند، مصرف کند و پاساژهای انواع گوناگونی از مسائل و خواست های این جوانان باشد، جوانانی که متأسفانه چندان که شایسته است از وضعیتشان راضی نیستند.

پس این ایدئولوژی جهاد، برخلاف ادعای سازندگانش، مبتنی بر علم کلام و الهیات نیست؟

همان طور که دیدیم، فرق است میان اسلام در واقعیت تاریخی و جامعه شناسانه اش و اسلام در الهیات و علم کلام که هنوز با پنداره ها به تعصب پرداخت و محدودش را مشخص کرد، چرا که دین بدون الهیات قابل تصور نیست. اما در اینجا هم بازمی بینیم که الهیات و علم کلام عملاً در قرن چهارم هجری با کارهای الاشعری، که از معتزله بریده و روبرگردانده بود متوقف مانده است.

اصالت و اصل

با این حال جریان "نهضت" رنسانس اسلامی در قرن نوزدهم نیز وجود دارد، یا ظهور بنیادگرایی اسلامی معاصر از طریق محمد عبده که رجعت به سرزمین های اسلام نخستین را موعظه می کرد و البته معتقد بود که در این کار تنها اقدامات جهان معاصر را ندیده گرفت.

در این شکی نیست، ولی نمی توان گفت که در اسلام الهیاتی مدرن پیدا شده است، حتی محمد عبده هم به رغم کوشش های راستین و موضع گیری های دلیرانه و پرشور، چنین کاری نکرد. از آن هنگام، و امروزه بیش از آن دوره، گفتار و مباحثی ایدئولوژیک که به صفت اسلامی هم داده می شود، از سویی به جای الهیات و کلام و از سوی دیگر به عنوان تعریف تاریخی و حقوقی اسلام عرضه می شود. برای همین است که می گویم در اسلام یک دنیا الهیات است، دنیایی که باید به سروسباحت در آن پرداخت و حدود و نفوس را در چارچوب اندازی نقادانه مشخص کرد. اما در اوضاع و شرایطی که از سال ۱۹۵۰ در آن به سر می بریم فکرا انتقاد راه نمی توان کرد، آن هم به دلایل تاریخی، جامعه شناسانه و روان شناسانه، و سیاسی و جمعیتی.

بیشتر رژیم های اسلامی مدعی آشتی دادن اصالت و بدعت، و سنت و تجدید هستند، حال آن که توسعه اجتماعی، وضع جمعیتی و رونق دشت با آن شهرتیندی، یا پهنه های اصالت را متزلزل می کند و چهارچوب سنت را به هم می ریزد.

از نظر من، قضیه اصالت، مسئله ای کاذب و دروغین است چرا که جزئی از قلمرو ایدئولوژی جهاد را می سازد، حال آن که هدف رویا رویی با ادعای غرب در داشتن برتری و سلطه سیاسی و فرهنگی است، آن هم با کمک گرفتن از یک الگوی فرهنگ و تمدن و احتمالاً یک الگوی دولت و جامعه که نه تنها قابل مقایسه بلکه حتی برتر باشد. یا این برتری را به منصفه ظهور رساند) اما مفهوم اصالت

در عین حال که پاسخگوی نوعی میسبل تخیلی و اسطوره ای به کمال است. و این میل را در فرهنگ می توان دید. تا سطح موضوعی برای سیخ و سازماندهی پنداره های سیاسی "نخبگان" و نیز توده های مردم سقوط کرده است. بنا بر این مفهوم یا دشده قرابتی با روش علمی ندارد. روش علمی اقتضا می کند که درباره وجدان و آگاهی اسطوره ای و نقش افسانه و تخیل در جامعه روشنگری شود.

دقیقاً، در انقلاب ایران هم هنگامی که از ملاها پرسیده می شد که با چه شیوه ای می خواهند جامعه جدیدی را که وعده می دادند بسازند، آن ها پاسخ می دادند: "ما قرآن را داریم". اکنون پس از شش سال معلوم می شود که در واقع هیچ الگوی اجتماعی جدیدی طرح ریزی نکرده است.

این نکته را چگونه می توان توضیح داد؟ برای درک مگانیم های روانی و اجتماعی که به عمل عاملان سمت و سو می دهد و آن را تعیین می کند، توجه به مفهوم پنداره اهمیت فراوان دارد. قرآن مرجعی بدون واسطه است که در صحنه پنداره های اجتماعی به طرز فوق العاده ای عمل می کند اما از صحنه شناخت و معرفت تفسیری، شناخت تاریخی و علم کلام غائب است. ساده تر است که انسان بگوید "در قرآن برای همه چیز تنها بر مبنای بگفته، اجتماع می توان گفت و نه بر پایه شناخت علمی. به همین دلیل وظیفه مبرم ما این است که میدان پژوهش و مطالعه را به جوامع اسلامی بگشاییم و از فاصله میان شناخت انتقادی و پنداره اجتماعی آگاه شویم. انقلاب فرانسه نیز به رغم فلسفه روشنگری، مولود یک پنداره اجتماعی فوق العاده بود. اما مقدار تأثیر پنداره می تواند کم یا زیاد شود و این بستگی به موفقیت یا عدم موفقیت شناخت انتقادی در تعدیل آن دارد.

در این موضوع امروز همگان قبول دارند که در غرب جدا بی میانی کلیسا و دولت عملی شده است. در اسلام وضع به این روشنی نیست. در هر حال، عاملان عمده انقلاب اسلامی در ایران و عمل گرایان و وابستگرایان در دیگر سرزمین ها، اظهار می کنند که در اسلام سه "د" هست که از هم جدا بشان نمی توان کرد: دین، دولت، دنیا. در این مورد چه نظری دارید؟

این یکی از مهم ترین زمینه های است که من بر سرش مبارزه می کنم. و اینجا، در غرب، این نبردی است مضاعف. گمان می کنم که نبرد ابتدا باید در غرب به پیش برده شود و سپس در سرزمین های اسلامی، زیرا اگر نیک بنگریم غرب موقتاً شده است یک دولت حقیقی ایجاد کند. فرانسه نمونه کمالی است و از دیگر کشورهای برای مطالعه در این مورد جالب تر است.

به چه دلیل؟ در فرانسه جدایی کلیسا از دولت و به عبارت دیگر پدیده لائسیته، به صورت یکی از اصول اعتقادی نظام جمهوری کشور درآمد. است می خواهند ما بپذیریم که این راه حل نتیجه هوشیاری، پژوهش علمی و خردمندی و کار خدانی است، حال آن که تاریخدانان می دانند که این مسئله اساساً سیاسی و اجتماعی بوده و هنوز هم هست، و این را تبلیغات طرفداران مدارس خصوصی (که تعلیمات دینی نقش مهمی در آن ها دارد - م.م.) در فرانسه در ۱۹۸۴ نشان داد.

این جدایی نتیجه تناسب قوا میان دو گرایش اجتماعی بوده است: از یک سو برزواری تجاری و سرمایه دار و از سوی دیگر روحانیت که انحصار قدرت معنوی روحانی و موروثی را در سراسر دوران رژیم سابق فرانسه (حکومت سلطنتی تا پیش از ۱۷۸۹ - م.م.) در دست داشت. این وضع باعث تصویری تشویر شده است که در تفسیر آن گفته می شود: "غرب یک بار برای همیشه این مسئله را حل کرده است، از این پس دیگر تکلیف دین روشن است، دین امری خصوصی است و حق دخالت در امور اجتماعی ندارد، اختیار حل مسائل اجتماعی در دست دولت است." اما این یعنی مغلول کردن دین، یعنی این که دین از یکی از اساسی ترین نقش های خویش محروم شود، نقشی که بنا به آن

دین باید به جوامع بتری مجموعه ای نهاد یا سمبل عرضه کند که در غیر این صورت این جوامع نخواهند توانست تاریخ خویش را زندگی کنند، دلیلش هم این است که انقلاب فرانسه پس از کنا رزیدن مجموعه نمادهای مذهب، به جای آن مجموعه نمادی ایجاد کرد که علفانی و لائیک خوانده می شود.

و در جوامع اسلامی؟ اندیشمندان کلاسیکی چون میکاوی و ماواردیز به تعقیب و تا ملی جدی در سده های نخستین اسلام پرداخته اند و طریقی بسیار مدرن از آنچه که نامش را جدایی دین از دولت گذاشته ایم به دست داده اند.

امروزه مبارزان سیاسی و رزید نشان شعارهای قلمرو فکری اسلام است که می خواهد نظرات جزم اندیشانه اش را بیشتر از گذشته تحمیل کند. امروزه، همچنان که در غرب، ایدئولوژی های جهادگرایانه موضع گیری های علمی و فلسفی را کنار زده مسائل رادرفلغافه ای از توضیحات و توجیها و مقاصد اساسی و سیاسی و ایدئولوژیک می یوشانند. دعوا هم بر سر همین است. به همین خاطر است که من می گویم باید به مسئله ابتداء بطن همین فرهنگ جیرگی خواه غرب پرداخت که مغروران ادعا دارد مسئله را به بهترین وجهی حل کرده و جوامعی که بخوانند پیشرفت کنند باید از همین الگوی غرب پیروی کنند.

در این صورت پس آیا خود شما برای هر یک از این دو جا مع پیشنه ساز جدا گانه ای دارید؟

بر اساس آنچه در حال حاضر در جهان اسلام می گذرد می توان ادعای غرب را رد کرد و سپس به تحقیق درباره بعد مذهب و دین چه در موجودیت بشر و چه در رابطه با نیروهای که در توسعه تاریخی جوامع و گروه ها و اجتماعات و فرقه های مختلف نقش دارند پرداخت. این زمینه ای است بسیار گسترده که پژوهش درباره اش به همگاری شاخه های گوناگونی از علوم نیاز دارد و در عین حال به نظرم ما نندگویی و میدان نمی پیش پای علوم انسانی و اجتماعی گذاشته اند.

من با هر گونه مطالعه ای درباره این جوامع بر اساس الگوهای به اصطلاح علمی یا روشناسی تاریخ گرایانه و فزای اسلامی کلاسیک مخالفم. این دو روش کاملاً کهنه شده اند و متروک اند و نباید به کار برده شوند، چرا که بیرون این دو الگو، بی آن که خودشان بدانند، از دیدگاه انتقادی برای مسئله جایگاه مورد دینی در زندگی و موجودیت بشر موجود نیست. تاریخی جوامع، یعنی برای مسئله ای که در عمل غربیان خیلی ساده از محتوایش خالی می شود، رجحان قائلند. اعتبار یک تفکر عبارت است از زکوشش آن در رسیدن دست یافتن به سرچشمه اصلی مسائل، و اندیشیدن بر اساس مبانی و چشم اندازهای بسیار وسیع تر و قابل توجه تر از این مقایسه زمخت و ناپخته و غیر قابل دریافت که آنچه را اسلام با هم یکی می کند غرب از هم جدا کرده است. باید خود را از گریز توضیحات کاذب و شعارها بی که در دل فرهنگ چیرگی خواه غرب ظاهری علمی به آنها داده می شود رها کنید. تنها در این صورت است که می توان مسائل را در افقی نومطرح کرد و به داده های واقعی موجود درباره جوامع اسلامی معاصر با بی طرفی و آزاد اندیشی برخورد کرد.

لوموند - ۲۳ دسامبر ۱۹۸۵

ترجمه علی مجیدیان

رادیو ایران با صدای سخن پرانا

Table with 2 columns: Broadcast time and location. Includes details for Tehran, Shiraz, and other cities with their respective broadcast times and frequencies.



### سمینار انقلاب فرهنگی

یکسال از تشکیل " شورای عالی انقلاب فرهنگی " گذشت و به همین مناسبت اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی " امت " فراخوانده شدند تا نخستین سالگرد این شورا را به وجود دیجیتال ایشان " تبریک و تسلیت " عرض کنند . پس از آن هم سمینار سه روزه ای برپا ساختند تا ببینند برای " گسترش و تعمیق ابعاد انقلاب فرهنگی " چه تخم دوزدهای می توانند عرضه کنند . نخستین روز سمینار طبق معمول وزیران دست چپ و راست میانه خلیفه فرمایشات مرسوم در مدح ایشان و قبح استکبارچینی بهم یافتند . از جمله این فرمایشات بدیع ، تکه ای را از سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین رفیعی نقل می آورم :

همان راه های را که استعمار برای تسلط بر ملل مستعضعف بکار برده ما می توانیم از همان راه ها استفاده کرده و سلطه استعمار را دفع کنیم و سلطه مردمی را در برابر آن قرار دهیم ...

که البته منظورشان از " سلطه مردمی " همان چیزی است که در ایران اسلامی امروز مستقر شده است . یعنی که " فی الواقع باید " دفع فاسدبها فاسد کنیم

و اما در همین روز سمینار ، اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی به سئوالات حاضران پاسخ گفتند . نمیدانم کدام شیرپاک خورده ای دل به دریا زد و علت افزایش فساد و تورم و بی نظمی نسبت به قبل از انقلاب مطرح کرد که سخت به گوشه عبا ی وزیران را سلامی برخورد که غضب آلود و رگ به گوردن چهره جواب داد :

... اینکه گفته شده است سقوط مسائل اخلاقی از قبل از انقلاب بیشتر

است ، چنین نیست ( یعنی به همان اندازه است ) بلکه باید در نظر داشت که توقع مانسبت به این مسئله زیاد است و طبیعی هم هست ...

سؤال دیگری در مورد وضعیت آموزش و پرورش مطرح شد ، که وزیر آموزش و پرورش در جواب سنگ تمام را گذاشت تا آنجا که بنده فکرمی کنم نفس جواب ایشان ، صدقاً واقعی انقلاب عظیم فرهنگی به سبک جمهوری امام امت است :

" ... فعالیت های پرورشی برعهده " امور تربیتی " است که از آثار شهید رجایی " است " ...

حالا اگر می خواهید پیدا کنید که این " اثر شهید رجایی " به چه کاری مشغول است ، به ادا فرمایشات ایشان هم توجه بفرمائید :

" ... امور تربیتی ها اکنون مشغول فعالیت هستند و برنا ما بی نظیر کوه پیمای و ورزش و اردو دارند و موفق شده اند چنان تحولی ایجاد کنند که در حال حاضر بیش از ۴۰ هزار دانش آموز در حبه ها داشته باشیم !! "

### بیانات داهیانه

حالا که به اهمیت ورزش سمینار سه روزه شورای انقلاب فرهنگی و نتایج که از آن به دست آمد ، آشنا شدید ، بسیار " خدا پسندانه " خواهد بود که تکه های راهم از دفتر قشایی های داهیانه رهبر کبیر انقلاب که در شرفیابی اعضای شورا و در " همین رابطه " متناذراً فرموده اند ، برایتان بازنویسیم . شاید دستان با شکسته بنده یکبار شرح مبسوطی از " کینه شتری " حضرت امام به دانشگاه و مدارس و سازمان های فرهنگی و هر چه که بودی از تجدید و ترقی بدهد ، به دست دادم ، حالا بسیار مشغولیم که فرمایشات ایشان در جلسه شرفیابی مذکور در فوق علاوه بر آنکه عمق دانش و بینش و تسلط بی بدیل شان را بر زبان و بیان و معانی تسجیل می کنند ، تا بیدیه ای نیز بر مدعی قبلی بنده است . کسانی را هم که فکرمی کنند بنده قصد شوخی و مزاح دارم ، به شما ۶۵۴ گیجان هوایی مورخ ۵ ربیع الثانی ۱۴۰۶ حواله می دهم . تکه اول از فرمایشات " امام امت " چنین است :

... با این جمعیتی که الان ، اعضای محترمی که الان هستند در شورا ، دیگر نگرانی نسبت به دانشگاه ها انشاء الله و سایر جاها نباشد . معذرت البته مسئله چون خیلی مهم است و سرنوشت انقلاب و اسلام بسته به اوست بقیانی ، از این جهت باید این حساسیت را داشت طوری است که باید در همه امور حساس بود اما فرق است ما بین آنکه ادا میاید این

حساسیت پیدا بکنند . یک چیزهایی که حل می شود مثلاً " ما جنگ داریم ، جنگ چیز مهمی نیست ، حل می شود ، چیز مهمی نیست و بحمد الله خوب است وضع و جهت سیاسی که در دنیا هست اون ها هم حل می شود و انشاء الله چیزهایی است که حساس با ییدود ، اما مسئله دانشگاه به فوق العاده است ، یعنی افرادی که از دانشگاه در می آیند یا مخرب یک کشور هستند یا سازنده آن کشور هستند و در کشور ما یا ربه اسلام می برند کشور ما را آنها ! و یا منحرفش می کنند ...

می بینید که حضرت امام " جنگ " و " انزوا ی سیاسی " و " هتک حیثیت بین المللی " را مهم نمی دانند که دانشگاه ها را و به زبان بی زبانی می فرمایند که " ما هر چه سلی خود را از همین دانشگاه ها گرفته ایم " و این مطلبی است که از همان آغاز بنده آن اعتقاد داشته اند . و اما تکه دوم :

" ... این است که انگیزه های این با شکسته این دانشگاه را برید پسرف اسلام ، الهی اش کنید . هر درسی می خواهند بخوانند ما نمی ندادیم ، درس هایی که " چیز " است اسلام با همه چیزها ، الا بعضی از درس ها را استثنا کرده است ، با همه موافق است اما اونی که برای ما مانده دارا بنده است که ما بخوایم همین مسئله ای که " اسلامی بودن را الهی اش کنیم ... این برای خود ما فایده دارد ، موفق نشوید فایده دارد ... فکر نکنید که قدرت اندیشه و بلاغت بیانا " حضرت امام " به همین " چیز " ها تمام می شود . نخبه ا حدت نبوع و او چضا حت ناشدنی است :

" ... درسی ها هم خوانده بشود و همه درس ها هم برای خدا خوانده بشود ، اگر این را نتوانستید که شما این کار را بگردید و این کار را بکنید ، در کارتان موفق هستید ، چه رسید به مقصدتان چه نرسید به مقصدتان ، یا اگر برای خودتان باشد دیگران نفعش دارد ، برای شما نفع ندارد ، گاهی برای شما ضرر دارد برای دیگری نفع دارد برای شما ضرر دارد و گاهی برای شما نفع دارد ... "

رهبر کبیر انقلاب ، فی الواقع ، آدم بسیار فروتن و افتاده ای است . با همه بلاغت معنا و فصاحت بیان که ملاحظه فرمودید ، ناگهان صحبت را تمام می کند و با شکسته نفسی می فرماید :

... من ادعای کنم که امثال من یک همچو چیزی هستیم ، نه ، ما آدم های ناقص هستیم . با پذیریم تحصیل کنیم ، تحصیل کمال بکنیم ... ما ناقصیم ، ما اعتراف می کنیم بیس خدا ، که ما ناقصیم ، تا آخر هم نمی توانیم آنطور کمال را پیدا بکنیم !

### کوران عساکش

بنده واقعا " دلم برای این " شیخ سعید شعبان " می سوزد . طفلک نمی داندم چه غلطی بکنم . بهایران اسلامی که می آید ، با دین آستینش می اندازد که بله ما پشت تو ایستاده ایم و برادر حافظ اسد هم قول اسلامی داده است که دیگر دست را توی بشقاب بگذارد و جرئت را نگاه دارد . ولی هنگامی که به دمشق می رود ، مدتی پشت در اطاقی حضرات معطل می ماند تا بدها و بگویند که حال و حوصله دیدن او و شنیدن لافا ثلاثش را ندارند ! و تازه وقتی هم دست از پادرا زتر به لبنان بر میگردد با توپ و تانک و کلانشیفت رفقا ی برادر حافظ اسد روبرو می شود ، و بنابر روزا ز نوروزی از نو ، طفلک همیشه بین تهران و دمشق و طرابلس در حال دوندگی است ! حضرت شیخ یک درد خسر هم دارا که حتی استخوان درگلویش گیر کرده است . حتی به تهران که می آید ، در باره همه چیز می تواند حرف بزند جز در باره دشمن به خون تشنه خود ، برادر حافظ اسد ! بالاخره حضرت هر قدر هم که از مرحله بیز باشد باز به اندازة شیخ نجف آبادی خودمان شعور دارا که بداند چرا جمهوری ولایتی پنج میلیون بنکته نفت مجانی و نیمه مجانی به حضور برادر حافظ اسد پیشکش می کند ، به همین سبب در سفرهای ما ها نه خود به تهران - که کم کم دارد هفتگی می شود - به همه رژیم های عربی فخر می دهد جز به رژیم که خانه را بر سرش خراب کرده است و بزودی حجت را بر او تمام خواهد کرد . از سوی دیگر آشیخ شعبان ، خوب فهمیده است که تنها امید زنده ماندن موقتش ، رژیمی است که خود به تارموشی بنده است . اینست که همه اش از گل رخسار ، شیخ نجف آبادی می گویند که کرسی فلک را ازیرای " سفیه عالیقدر و کم نظیر جمهوری ولایتی می گذارد . حضرت شیخ در سفر اخیر خود به تهران پس از آنکه " انتخاب شایسته " ، سفیه عالیقدر " را به ولایتعهدی تبریک می گوید ، ادا می دهد :

موضع حکیمانة آیت الله العظمی منتظری موجب شکر است که کشتا طرابلس متوقف گرد و از وقوع فاجعه جلوگیری شود ... وحدت اسلامی تحقق یافت و ایران در دهرای مسلمانان لبنان را درک نمود ...

و این مجیز و قیحه را در حالی بکار می زند که ، نمایندگان شیخ نجف آبادی دست از پادرا زتر از لبنان برگشته و کشتا چندهزار نفری طرابلس با تسلیم بدون قید و شرط شیخ شعبان و عمله و اگره اش پایان گرفت . با همه این حرف ها بنده واقعا " دلم برای این شیخ درمانده و سرگردان می سوزد ، چرا که امید به رژیم بنده است که زیر پای خودش خالی شده است .

به مدت دو روز در تهران با مقامات جمهوری اسلامی گفتگو ...

بعمل آورده است . در اطلاعیه خبرگزاری رسمی اما رات متحده عربی سفر شیخ عبداللہ در مسیرتلاش های کشورهای خلیج فارس برای کشاندن طرفین متخاصم به پای میز مذاکره ، توصیف شده است .

خبرگزاری فرانسه ۳۱ دسامبر : نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین در مصر ، ضمن حمله شدید به رژیم های لیبی و سوریه اعلام کرد که سوریه های اطلاعاتی دو کشور نقش فعالی در سوء قصدهای خونین در فرودگاه رم و وین داشته اند . نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین در مصاحبه با روزنامه الاهرام جاب قاهره گفت که سوء قصدهای جنایتکارانه در رم و وین در دو کشور دوستانه سازمان آزادیبخش فلسطین انجام گرفته است و سازمان وی نمی تواند هیچگونه مسئولیتی در این آدم کشی ها داشته باشد .

خبرگزاری فرانسه اول ژانویه : یک سخنگوی نظامی عراق ادعا کرد که هواپیما های آن کشور صبح سه شنبه به یک سلسله عملیات علیه چهار اردوگاه نظامی جمهوری اسلامی در شمال غربی ایران و پایانه نفتی خاک دست زدند . بنا بر گزارش منابع عراقی بمباران هوایی اردوگاه های بانه ، جلدیان ، پسوه و موزک خسارات مالی و جانی فراوانی ببار آورد .

قطع مداوم برق در تهران و شهرستانها همچنان ادامه دارد . دامنه خاموشی ها چنان گسترده است که وزارت نیروی جمهوری اسلامی اعلام ساعات قطع برق را کنار گذاشته است و روزی نیست که مناطق تهران چند ساعتی دچار قطع برق نباشند .

خبرگزاری فرانسه ۳۰ دسامبر : ملک حسین و حافظ اسد ، در باره جنگ جمهوری اسلامی و عراق ، روابط بسیار سازمان آزادی بخش فلسطین و راه های خامه دادن به مشکلات خاورمیانه گفت و گو کردند .

به گفته منابع اردنی دو طرف در عین حال بطور ضمنی موافقت کرده اند که اختلاف نظر بر سر مسئله جنگ جمهوری اسلامی و عراق نباید مانع حل سایر اختلافات آن ها شود .

جامعه عرب در پیامی به دولت آمریکا خاطرنشان ساخت که عملیات تروریستی انحرافی مانند سوء قصدهای فرودگاه های رم و وین ، نباید وا شنگتن را از جستجوی راه حلی برای برقرارسازی صلح عمومی در خاورمیانه در سال ۱۹۸۶ دور سازد .

نماینده جامعه عرب در سازمان ملل اظهار داشت که بزرگترین مجازاتی که می توان برای گروهک های تروریستی قائل شد ، افزایش تلاش های دیپلماتیک برای برگزاری یک کنفرانس بین المللی زیر نظر سازمان ملل به منظور حل مجموع مسائل خاورمیانه است .

خبرگزاری فرانسه ۳۱ دسامبر : کوشش های ممالک عربی خلیج فارس برای برقراری صلح در منطقه اخیرا " ابعاد گسترده تری یافته است . وزیر کشور امارات متحده عربی - رشید عبداللہ

### خبرها

مقامات جمهوری اسلامی بشدت دچار بیم و هراس از وقایع آینده هستند و اقدامات و اظهارات مختلف آنان این نگرانی را آشکار می کند .

هم اکنون کمیته های انقلاب اسلامی ، سنگر های بتونی در نقاط مختلف شهر تهران تا سیم می کنند که نشانه بیم و نگرانی رژیم جمهوری اسلامی است .

در تیریز باره ای از داوورخانه ها از جمله داوورخانه های تربیت و ایران ، با الما ق نوشته ای بپردازوا روخا نه اعلام کرده اند که " نسخه بیچی " ندارند ، یعنی فاقد دارو ، برای مراجعان هستند .

داوورخانه های معدودی که نسخه بیچی دارند ، اعلام کرده اند که داروهای اضافی مردم را خریدارند .

بنا به یک گزارش ، با فرارسیدن فصل سرما در تهران و سایر شهرستانها ، نفت همچنان کمیاب است . نفت با نرخ دولتی بطور کلی پیدا نمی شود و دولت از توزیع کوپن های نفت خودداری می کند و مصرف کنندگان ناچارند با پرداخت بیش از ده برابر بر قیمت یعنی بین ۲۵ تا ۳۰ ریال نفت را بطور قاچاق و از بازار سیاه خریداری کنند .

لواذ روحانی

۵

# مصدق ونهضت ملی ایران در کساکش چپ و راست تشکیل کابینه ائتلافی

از جمله اقدامات قوام که کمک به سیاست برانداختن رژیم فرقه دموکرات آذربایجان می کرد تا سه سیس حزبی به نام حزب دموکرات ایران در تاریخ ۸ تیر ۱۳۲۵ با برنامۀ اصلاحات وسیع اقتصادی، اجتماعی، اداری و نظامی بود. نام این حزب که بسیاری افراد از همه طبقات میسه آن پیوستند هم یادآور حزب دموکرات مجلس دوم بود هم عنوان حزبی "دموکرات" را از انحصار آذربایجان بیرون می آورد و نام مل همه کشوری کرد. قوام می خواست با تشکیل این حزب سازمانی در اختیار داشته باشد که بتواند در فعالیت های حزب توده و فرقه دموکرات از طرفی و نامزدهای جناح راست از طرف دیگر در جریان انتخابات مجلس یا نزد هم غلبه کند و اکثریت پارلمانی برای حزب خود بدست آورد. اقدام قوام در نظر حزب توده حمل برجیبه سازی علیه جناح چپ می شد اما او کمی بعد اقدام دیگری یعنی شرکت دادن حزب توده در دولت بعمل آورد که این تعبیر را خنثی می کرد و نشانه ای بود از اینکه او جدا قدمدارد و عده هائی را که به شوروی داده است به انجام رساند. فکری پیوستن احزاب چپ و میانه و لیبرال به یکدیگر علیه جناح افراطی راست و رژیم های دیکتاتوری در تحولات سیاسی اروپا سابقه داشت و یک نمونه آن "فرون پوپولر" Front Populaire فرانسه در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ بود. در زمان جنگ دولت ایران نیز در کابینه سهیلی با چنین فکرا از حزب توده دعوت به شرکت در دولت نمود ولی حزب توده با اتکاء به شوروی همکاری با دولت را مفید نمی دانست و دعوت را رد کرد. اما حال که جنگ به پایان رسیده بود و حزب مزبور علاقه به اجرای وعده های دولت به نفع شوروی داشت وقتی قوام در مورد تشکیل کابینه ای شامل ائتلاف با حزب توده و حزب لیبرال ایران برآمد، از شرکت در دولت به عنوان وسیله ای برای تحقق دادن به هدف های خود استقبال کرد و چون جنبش شرکت را در واقع نوعی پیروزی برای خود تلقی نمود. سران حزب تصدیق می کردند که این پیروزی را، غیر غم نظر شاه و سیاست امپریالیستی مدیون دواعمل اساسی بودند یکی وجود ارتش سرخ در ایران و یکی تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان (۱). هر چند موضوع دعوت به ائتلاف در کمیته مرکزی حزب مطرح نشد ولی اعضای برجسته کادر رهبری حزب مانند ایرج اسکندری و دکتر رامش با آن موافقت داشتند و قوام پیشنها خود را جدا "تعیین می کرد و در ضمن گفتگو با سران توده از نفوذ آنها در فروتنانندن اعتصاب مهمی که بین کارگران نفت خوزستان در تاریخ ۲۳ تیر رخ داده بود استفاده کرد. به این ترتیب در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۲۵ کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیر از حزب توده (صنایع، فرهنگ، بهداشت) و یک وزیر از حزب ایران و یک وزیر مشا و راز فرقه دموکرات تشکیل شد. در تاریخ ۱۱ مرداد سفير انگلیس طی گزارشی که به لندن فرستاد اظهار کرد که از یازده وزیر کابینه ائتلافی هشت نفری کمونیست هستند یا "همسفر". کمونیست (۲). اما عمرا ائتلاف کوتاه بود یعنی از دو ماه ونیم تجاوز نکرد. به فاصله کمتر از دو ماه بعد از تشکیل ائتلاف وضعی پیش آمد که ادامه آن را غیر ممکن می ساخت. عشایر جنوب یعنی قشقای ها با همدستی ایل بختیاری و سایر ایلات جنوب علیه حکومت قوام کردند و خواستار امتیازاتی نظیر آنچه به فرقه دموکرات آذربایجان داده شده بود مانند تأسیس مجلس ایالتی، تخصیص ۶۶ درصد مالیات های ایالت به مصارف محلی و انتخاب مآ موران محلی از طرف شورای ایالتی شدند و به این خواسته ها انحلال کابینه ائتلافی و تحریم سازمانهای توده ای در جنوب را اضافه کردند. قوانینی وجود داشت که نشان می داد دولت خود را در حال عمال دربار و سران ارتش و نمایندگان انگلستان و آمریکا در تحریم این جنبش ها و زمینه سازی برای برهم زدن ائتلاف دست داشتند. افسران ارتش هم در شمال هم در جنوب چند بار نوعی عمل کرده بودند که با سیاست و روش دولت مخالفت آشکار داشت مثلا وقتی مذاکرات قوام با حکومت دموکراتها نزدیک بود به نتیجه برسد، فرماندهان ارتش باعث بروز حوادث مرزی شدند و در کمیسیون مشترک مآ مورحل اختلافات شدیداً با تمایل قوام به قبول فدا ثیان و افسران ای که از ارتش به فرقه دموکرات پیوسته بودند بعنوان عضو نیروی نظامی ایالتی مخالفت کردند. در خوزستان نیز فرمانده نظامی آبادان افراد عشایر عرب را تحریک به حمله مسلحانه به مرکز حزب توده نمود و وقتی قوام خواست او را بازداشت کند رئیس ستاد تهدید به استعفا کرد و قوام را از آن اقدام بازداشت. کنسول انگلیس

در شیراز به لندن گزارش داد که به عقیده او فرمانده نظامی در خفیه اقداماتی کرده بود که روای عشایر را برای قیام علیه حکومت ائتلافی متحد کند. همچنین وابسته نظامی انگلیس در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۴۶ (۱۷ مهر) به لندن اطلاع داد که محافل نظامی و عناصر جناح راست قصد کودتا داشتند و به این منظور با سفارت مشورت کردند ولی نتیجه مشورت گفته نشد ضمناً گزارش اضافه کرد که فرمانده لشکر فارس به دولت تاء کید کرده است که به خواسته های عشایر تسلیم شود. مقامات انگلیس نه تنها با کابینه ائتلافی بلکه اصولاً با حکومت و روش قوام بعنوان آلت بی اختیار در دست شوروی مخالفت می ورزیدند. در مارس ۱۹۴۶ (اسفند ۱۳۲۴) سریدربولارد Sir Reader Bullard سفیر انگلیس نظر خود را درباره بی نتیجه بودن عزیمت قوام به مکو با کلمات توهین آمیز نسبت به مردم ایران اظهار می کند. به این معنی که می گوید: "این حقیقت تاء ثر آوری است که ایرانی ها بهترین علوفه برای تغذیه استالین هستند. (۴) گفتارشان خلاف حقیقت است، عادت به بدگوئی دارند، بی انضباط هستند، نمی توانند متحد شوند و نقشه ای هم ندارند". در ماه آوریل وزارت خارجه انگلیس طرحی برای پیش بینی نحوه عمل در صورت بروز یک وضع بحرانی با افتادن قوام در دست روس ها تهیه کرد که موادمعه آن عبارت از اعمال فشار از جانب شرکت نفت انگلیس و پشتیبانی از نهضت های خود مختاری و بالاخره اشغال نظامی خوزستان بود. در ماه ژوئیه دولت انگلیس مقدماتی برای پیاده کردن نیروی نظامی در خوزستان فراهم کرد. در ماه های دیگر تا اکتبر (اوایل مهر ماه) مرتباً گزارش های بی سفارت و کنسولگریهای انگلیس به لندن فرستاده می شد که حکایت از لغزش قوام به طرف تسلیم کامل در برابر شوروی می کرد، بطوری که در ماه سپتامبر در گزارشی خود اظهار نمود اکنون برای همه واضح است که قوام کشورش را قطعاً به روس ها فروخته است. نظر سفارت آمریکا نیز درباره حکومت قوام و کابینه ائتلافی مطابق نظر مقامات انگلیس بود. در همان ماه سپتامبر وقتی قوام از وضع شاه و انگلستان نسبت به حکومت به سفیر آمریکا شکایت کرد و از او کمک خواست، سفیر در جواب فقط به او توصیه کرد که وزیران توده ای را از کابینه خارج کند و در مسئله آذربایجان اقدام جدیدی به عمل نآورد و مخالفان را دیگر فراسیست و مرتجع نخواشد و در اظهاراتش حاکی از دوستی با جما هیر شوروی تخفیف قائل شود. در ماه مهر قوام خود را مجبور دید که از دوش یکی را انتخاب کند یا می با سیاست کابینه ائتلافی ادامه دهد و برای دفع خطر شورشیان جنوب از اتحادیه های کارگری و احیاناً از دولت شوروی کمک بخواهد، یا با یک تغییر جهت به سمت راست به همکاری با حزب توده خاتمه دهد و با عشایر و سران ارتش بازش کنند و ائتلاف با شاه در مورد رعایت قانون اساسی را موقوف به وقت مناسب تر کند. قوام با آگاهی از نظر انگلیسی ها و پشتیبانی آن ها از مخالفان دولت، شورشیان جنوب و بخصوص با توجه به توصیه سفیر آمریکا صلاح خود را در انتخاب شی دوم دید و تصمیم به تصفیه کابینه از نمایندگان حزب توده گرفت. وزیران نماینده حزب توده این تصمیم قوام را احساس کردند قبلاً نیز به یکی از مشاوران نزدیک او از عملیات ضد توده ای حزب دموکرات ایران شکایت کرده بودند و او گفته بود که محرک این عملیات قوام نیست بلکه شاه است و قوام در وضع حاضر مبارزه با شاه را مصلحت نمی داند. در این وضع مرکز حزب توده اعلامیه ای به این مضمون منتشر کرد که چون شرایطی که موجب شرکت حزب در حکومت ائتلافی شده بود منتفی شده به وزیران نماینده حزب دستور داده شده است که از کابینه استعفا کنند. (۵) به این ترتیب کابینه ائتلافی در تاریخ ۲۵ مهر ماه استعفا کرد.

## غائله آذربایجان

مشکل دیگری که دولت ایران در طول مدت جنگ با آن روبرو شد، بروز جنبش تجزیه طلبی در آذربایجان به رهبری جعفر پیشه روی با کمک ارتش سرخ بود که دفع آن با توسل به تداوم مختلف از جمله تنظیم مفا و له نامه نفت شمال یک سال بطول انجام مید. انگیزه اقدام پیشه روی تبعیت از مرام کمونیسم بود تواءم با اعتقاد به خصوصیت های متمایز قومی اهالی آذربایجان که در نظر او به آن ها حق خود مختاری می داد. ضمناً وی کینه های هم از اینکه مجلس چهارم را اعتبارنا مآش را رد کرده بود به دل داشت. او از پشتیبانی شوروی که وجود یک کانون مخالفت با حکومت مرکزی در آذربایجان را برای پیشبرد سیاست خود در برابر دولت ایران مفید می دانست استفاده کرد و دست به اقدامی شورشی تر از اقدام حزب توده زد یعنی با این استدلال که حزب مزبور منشأ هیچگونه آثری نبوده و نمی تواند بود در مورد منحل کردن حزب و قرا ر دادن سازمانی از خود بجای آن برآمد. در شهریور ۱۳۲۴ وی فرقه ای به نام فرقه دموکرات آذربایجان به عنوان مدافع واقعی حقوق مردم آذربایجان تاء سیس کرد. در همان زمان فرقه ای نظیر آن به نام کومله نیز در کردستان تشکیل یافت. و بین آن ها توافق شد که قیام مسلحانه علیه حکومت مرکزی نموده و خود مختاری برای آن دو ایالت بدست آورند. اولین قدمی خود مختاری برای آن دو ایالت بدست آوردند. اولین قدمی که پیشه روی برداشت، وادار کردن رئیس شعبه حزب توده و رئیس اتحادیه کارگران وابسته به حزب در آذربایجان به

ترک آن سازمان ها و پیوستن به فرقه دموکرات بود. به این ترتیب حزب توده در آذربایجان بدون اطلاع قبلی کمیته مرکزی حزب منحل شد. (۶) در اوایل مهر کنگره ای مرکب از نمایندگان طبقات مختلف تشکیل شد و مهمترین تصمیمی که گرفت ایجاد یک نیروی نظامی مرکب از روستایان به نام فدائیان و تهیه مقدمات قیام مسلحانه علیه حکومت مرکزی بود. در اواسط مهر ماه حمله به شهرها و پایگاه های نظامی شروع شد. حکومت مرکزی قوای برای سرکوب شورشیان اعزام داشت اما ستونی که به راه افتاد در روز ۱۷ آبان در شریف آباد قزوین از طرف فرمانده ارتش سرخ متوقف شد و نتوانست جلوتر برود در نتیجه در روزهای ۱۸ و ۱۹ آبان پست های نظامی یکی بعد از دیگری خلع سلاح شدند و از طرف فرقه به دولت اخطار شد که اگر در صدد اعزام نیرو بر آید مواجبه مقاومت خواهد شد.

در تاریخ ۱۹ آبان فرقه دموکرات کنگره ای به نام کنگره ملی آذربایجان در تبریز با شرکت ۷۴۴ نماینده از همه ایالت تشکیل داد و طی آن تصمیم گرفت موضوعاتی را به عنوان حقوق اساسی مردم آذربایجان به حکومت مرکزی گوشزد کند. مهمترین آن ها حق خود مختاری و آزادی در اداره امور ایالتی در چارچوب تمامیت ارضی و استقلال ایران، حق انتخاب مجلس ملی مخصوص به خود با حکومت ناشی از آن و تعیین زبان آذری بعنوان زبان رسمی آذربایجان بود. به دنبال این تصمیم بین ۱۲ تا ۱۷ آذر انتخابات عمومی در آذربایجان انجام گرفت و مجلس ایالتی با ۱۵۱ نماینده تشکیل شد و در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴ حکومت خود مختار آذربایجان را با نخست وزیر پیشه روی و انتخاب نه وزیر برقرار نمود. برنامۀ دولت که به تصویب رسید حاوی تصمیماتی بود که در کنگره گرفته شده بود به اضافه تبدیل نیروی فدائیان به یک ارتش ایالتی تعلیمات اجباری به زبان آذری، تأسیس دانشگاه ملی، توزیع املاک دولتی بین روستایان، تسلیم ارتش آذربایجان تحت فرماندهی سرتیپ درخشان در برابر

## نامه اعتراضیه

با ران نهضت مقاومت ملی ایران، شاخه کشور هند در نامه ای به روزنامه دکن هرالد چاپ دهلی، نسبت به مندرجات این روزنامه در موضوع دست داشتن ایرانیان بنا هنده در قاجاق مواد مخدر در دهلی، اعتراض کردند. متن نامه در روزنامه هدا شده مورخ هفتم دسامبر چاپ شده است. روزنامه دکن هرالد طی گزارشی درباره کسترش قاجاق و توزیع مواد مخدر، در شهر دهلی، پنا هندگان ایرانی را در کنار افغانی ها، عامل اصلی قاجاق و توزیع مواد مخدر قلمداد کرده است. با ران نهضت، در نامه اعتراضیه خود، این اتهام را کذب محض و بی اساس خوانده و نوشته اند: "هیچگونه دلیل و آماره و قرائنی مبتنی بر مشا رکت ایرانیان پنا هنده که برای حفظ جان شان از کشور خود گریخته اند، در این گونه جنایات، در گزارش شما ارائه شده است. برخلاف نوشته روزنامه دکن هرالد هیچ یک از ایرانیان پنا هنده و تبعیدیان اجباری هرگز عملی خلاف قوانین و مقررات کشور میزبان مرتکب نشده اند و مسلماً هیچ پنا هنده سیاسی ایرانی در قاجاق و حمل و توزیع مواد مخدر در دهلی و دیگر شهرهای هندوستان مشا رکت نکرده است... این نامه اعتراضیه در شماره مورخ ۷ دسامبر ۱۹۸۵ روزنامه دکن هرالد به چاپ رسیده است.



مصدق  
ونهضت ملی ایران  
درکشاکش چپ و راست  
تشکیل کابینه ائتلافی

نخستین صفحه ۸

دموکراتها در محافل پایتخت خشم و نارضایتی عمومی را برانگیختند اما با توجه به اینکه ارتش شوروی از اعزام هرگونه کمک از مرکز به آذربایجان جلوگیری می کرد فرمانده نامبرده عملاً چاره ای جز تسلیم نداشت.

در تاریخ ۱۵ دی کنسول انگلیس در تبریز طی گزارش وقایع به لندن چنین اظهار نظر کرد که نباید گفت حکومت در تبریز ساکت شد چون حکومت قبلاً خود بخود سقوط کرده بود و شورشیان فقط خرده ریزه های آن را جمع کردند و برای اولین بار در تاریخ این ایالت افراد متعلق به نژادها و مذاهب مختلف یعنی کرد و آذربایجانی، مسلمان و آشوری و ارمنی متفقاً علیه دشمن مشترک قیام کردند.

در مجلس شورای ملی تنها نمایندگان حزب توده از جنبش آذربایجان پشتیبانی می کردند و حمایت شوروی از آنرا یکی از همسایگان تبعیضی روادار در قوای شوروی ایران را ترک نخواهند کرد. دکتر اردمش نیز در جواب این نکته که شوروی از فرقه دموکرات حمایت می کند گفت هر نهضت انقلابی سعی می کند از اوضاع زمان و مکان کمک بگیرد و استفاده کند. انقلاب فرانسه و آمریکا و حتی انقلاب مشروطیت خود ما شاهد این حقیقت هستند.

در سال ۱۳۲۴ دولت ایران در وضع بسیار حساسی قرار داشت. جنگ دوم خاتمه یافته بود. دولت با تمام قوا برای برگشت به وضع عادی و رفع نابسامانی های ناشی از جنگ اقدام کنند اما بر اثر روش دولت شوروی استقلال و تمامیت کشور بیش از هر وقت دیگر در خطر بود. در چنین وضع طبعاً لازم بود برای اتخاذ یک روش مدبرانه دولتی بر سر کار آریا پد که مورد اعتماد شوروی باشد تا بتواند بنحوی اشکالات موجود را رفع کند. یک چنین دولت دردیما ۱۳۲۴ با انتصاب احمد قوام به نخست وزیر (که دولت شوروی قبلاً تمایل خود را نسبت به او نشان داده بود) تشکیل شد او به مسکو رفت و با استالین ملاقات کرد و مسائل مورد اشکال و بخصوص خروج نیروهای خارجی از ایران را با او در میان گذاشت و او را مطمئن ساخت که دولت از سیاست حسن تفاهم و مودت با شوروی پیروی خواهد کرد. سپس در مراجعت به تهران در تائید این اظهارات یک سلسله اقدامات در جهت رفع تضییقات نسبت به حزب توده و جلوگیری از تبلیغات علیه شوروی بعمل آورد، اعضای حزب توده را که زندانی بودند آزاد کرد، به حزب اجازه تشکیل میتینگ داد، عده ای شخصیت های برجسته مشهور به طرفداری از انگلیس را مانند سیدضیاء و سرلشکر ارفع بازداشت کرد. روزنامه های منتسب به جناح راست را توقیف کرد و بخصوص در فروردین ۱۳۲۵ اقدام به اضمای موافقت نامه ای با سفیر شوروی نمود.

که قبلاً به آن اشاره شد. بنده سوم آن موافقت نامه به مضمون زیر مربوط به فائله آذربایجان بود: "راجع به مسئله آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد."

در تاریخ ۱۴ آوریل (دو روز بعد از امضای موافقت نامه) نیز سادچیکف بار دیگر به قوام اطمینان داد که دولت شوروی نفوذش را به کار نخواهد برد که فرقه دموکرات آذربایجان خواسته هایش را به مودت تقلیل دهد که برای دولت ایران قابل قبول باشد اما با این حال قوام همچنان نگران بود و نگرانی خود را به این صورت به سفیر آمریکا اظهار نمود که شوروی ها و لونیروهای خود را از ایران خارج کنند، با زایل شدن مهمات به شورشیان خواهند رساند و آن ها را تشویق به مقاومت در برابر حکومت مرکزی خواهند نمود. در تاریخ ۴ مه (۱۴ اردیبهشت) کاردار سفارت آمریکا به وزیر خارجه گزارش داد که قوام می گوید مذاکره با دموکراتها به بن بست رسیده است یکی در موضوع انحلال ارتش آذربایجان یکی در مورد مجلس آذربایجان که پیشه وری می گوید نباید منحل شود بلکه باید به شکل فعلی ولی با عنوان انجمن ایالتی باقی بماند. و با اواخر یکی دیگر در مورد تعیین تکلیف مالیات ها که پیشه وری اصرار می ورزد در اینکه قسمت اختتامی آن به مصارف ایالت باید صرفاً به تصمیم نماینده دموکراتها تعیین شود. در تاریخ ۵ ژوئن (۲۵ خرداد) ویس کنسول آمریکا در تبریز به وزیر خارجه گزارش داد که مقامات شوروی به حکومت دموکراتها دستور داده اند که با تهران سازش کنند ولی در عین حال از روش مداخله در امور ایالت هیچ نکاسته و بجای نیروهای نظامی از افراد روسی در لباس غیر نظامی استفاده می کنند. در این وضع در تاریخ ۲۳ خرداد قرارداد در ۱۵ ماده بین حکومت مرکزی و نمایندگان دموکراتها منعقد گردید که شرایط آن در ظاهر از حدود مقررات قانون اساسی تجاوز نمی کرد. شرایط عمده آن از

این قرار بود که "حکومت ملی آذربایجان" بعنوان شورای ایالتی آذربایجان و "مجلس ملی آذربایجان" بعنوان انجمن ایالتی آذربایجان و "فدائیان" مسلح به عنوان نیروی امنیت محلی شناخته خواهند شد و توافق شد در اینکه استاندار ایالت آذربایجان منصوب شود که لیست اسامی آن ها از طرف انجمن ایالتی تعیین خواهد شد. ۷۵ درصد مالیات های ایالت به مصارف همان ایالت تخصیص داده شود و زبان آذری در دبستان ها تدریس و همراه با زبان فارسی در دادگاه ها و ادارات دولتی معمول گردد. قرارداد نه تنها در حزب توده بلکه در محافل مختلف پایتخت با خوش بینی تلقی شد. از جمله روزنامه جبهه ارگان حزب ایران در شماره ۸ مهر نوشت نهضت آذربایجان یک نهضت میهن پرستانه است ما می دانستیم که آذربایجان قصد جدا شدن از ایران نداشته و نهضت آن ایالت جزء لاینفک ترقی خواهی ایران است اکنون معلوم شده است که خوش بینی ما بجای بود زیرا حکومت آذربایجان نه تنها با یک سازش عادلانه موافقت کرده بلکه اصلاحاتی نیز بعمل آورده است مانند ساختن مدرسه، جاده، درمانگاه و دانشگاه و تقسیم اراضی بین کشاورزان و بیطورکلی بالابردن سطح زندگی اما یک دلیل بارز برای اینکه اعتماد به ظاهر غالباً گمراه کننده است اینست که درست در همان تاریخ سفیر آمریکا به وزیر خارجه گزارش داد که طی یک مذاکره طولانی، قوام اظهار داشته است که سیاست سازش با حکومت آذربایجان هیچ گونه نتیجه رفایت بخش به ایران نیاورده بلکه باعث شده است که در سایر نقاط کشور نیز شورش های به تبعیت از آذربایجان گردستان شروع شود. بنا بر این دولت ایران قصد دارد اقدامات جدی برای برقراری حاکمیت ایران در سراسر کشور بعمل آورد. در همین زمینه در تاریخ ۸ اکتبر حسین علا با اچسن وزیر خارجه آمریکا ملاقات کرد و اظهار نمود که آذربایجان تمام دست دموکراتها و در واقع زیر نفوذ شوروی است و حکومت مرکزی مطلقاً قدرتی ندارد. در عین حال عشاری و ایلات جنوب ایران هم با بعنوان اعتراض به روش مدارای دولت مرکزی با عوامل کمونیست ویا صرفاً با تائید به شورشیان شمال علیه دولت قیام کرده اند. در این ملاقات علا تلویحاً اظهار تردید در حسن نیت قوام نمود و بخصوص تصمیم او را در باره شروع انتخابات مجلس یا نزد هم تصمیمی خطرناک خواند چون بعقیده او یک چنین اقدام با حضور عمال شوروی و ما موران حکومت دموکرات آذربایجان مسلماً منجر به انتخاب عده زیادی نمایندگان کمونیست خواهد گردید.

در تاریخ ۲۴ نوامبر (۲۳ آذر) سفیر آمریکا به وزیر خارجه گزارش داد که قوام قطعاً مصمم است نیروی نظامی به آذربایجان نفرستد و چنانچه آذربایجانی ها مقاومت کنند به شورای امنیت شکایت کند. در تاریخ ۲۹ نوامبر (۲۸ آذر) سفیر شوروی به ملاقات قوام رفت و اظهار داشت که بر طبق دستوری که از مسکو دریافت نموده باید تذکر دهد که اعزام قوا به آذربایجان مصلحت نیست چون در آذربایجان و مرز ایران - شوروی ایجاد اشکالات خواهد کرد. قوام اظهار داشت که موضوع راهبیت وزیران مطرح خواهد کرد و بعد جواب خواهد داد. ولی سفیر آمریکا را به فوریت احضار کرد و از او خواست که قوام را آری برر طرح شکایت در شورای امنیت به دولت آمریکا اطلاع دهد و نظر آمریکا را خواستار شود. موافقت دولت آمریکا با این نظر در تاریخ ۲ دسامبر (۱۱ آذر) بوسیله سفیر آمریکا به قوام ابلاغ شد و در تاریخ ۶ دسامبر (۱۵ آذر) علا به سازمان ملل گزارش داد که دولت ایران با وجود همه گونه کوشش نتوانسته است قدرت حکومت مرکزی را در آذربایجان برقرار کند ولی چون قصد دارد انتخابات را بلافاصله شروع کند مصمم است علی رغم تذکره سفیر شوروی قوای نظامی به آذربایجان اعزام دارد. علا در گزارش خود اظهار کرد که چون ممکن است اقدام دولت ایران باعث بروز اغتشاش از جانب شورشیان شود، دولت با توجه به اینکه مسئله ایران همچنان در دستور شورا قرار دارد، موضوع را به اطلاع شورا می رساند. روز ۲۷ دسامبر (۱۶ آذر) سفیر شوروی برای استفسار در باره نظر هیئت وزیران نزد قوام رفت و با اظهار کرد که اگر اغتشاشاتی رخ دهد، دولت شوروی نسبت به موضوع بی اعتنا نخواهد بود و به قوام گفت اگر شما طبق توصیه شوروی عمل نکنید و در روش خود نسبت به آذربایجان با فشاری کنید، دولت شوروی مجبور خواهد بود در رویه خود نسبت به شخص شما تجدید نظر کند. سفیر آمریکا به او انگشتن گزارش داد که قوام در جواب سفیر گفته است اگر او کناره برد، هر نخست وزیر دیگری هم که بر سر کار بیاید مانند او عمل خواهد کرد چون عمل مورد شکایت شوروی یک امر شخصی نیست بلکه تبعیت از افکار عمومی است. سفیر شوروی از این جواب قانع نشده نزد شاه رفت و از او خواست که دولت را از اعزام قوا بازدارد ولی نه شاه و نه دولت حاضر به برگشت از این تصمیم نبودند.

- ۱ - دکتر کشاورز صفحه ۵۹
- ۲ - F.O 371/1946-52709 به نقل از ابراهامیان
- ۳ - Persia-1946-52737 به نقل از ابراهامیان
- ۴ - ابراهامیان صفحه ۲۲۶
- ۵ - روزنامه مهر شماره ۲۶ مه و دکتر کشاورز صفحه ۶۳
- ۶ - برای شرح بی سابقه بودن حزب توده زتاء سبب فرقه دموکرات به جزوه "دکتر کشاورز صفحه ۳۱ رجوع شود.
- ۷ - ایرج اسکندری در مجله "Moyen Orient" (شماره ۸) به نقل از دبلیو صفحه ۱۱۸

( هفته آینده: شکست فرقه دموکرات و راهی آذربایجان )

اثریش:

بزرگداشت حکومت قانون

اعضای و طرفداران نهضت مقاومت ملی ایران در روزین بعد از ظهر عصر جمعه گذشته با سرور تشکیل حکومت ملی دکتر با شور بختیار را کرامتی داشتند. در مراسمی که بدین مناسبت برپا شد جمع کثیری از ایرانیان مقیم وین با حضور نمایندگان همبستگی خود را با بختیار و نهضت مقاومت ملی ایران تا یکدیگر در تبریز در آغاز این مراسم، مسئولیت مقاومت ملی ایران را با خود وین طی سخنرانی مسوولی ضمن تشریح اوضاع و احوالی که منجر به تشکیل دولت ملی بختیار گردید اظهار داشت. در نامه دولت ملی دکتر بختیار در برگیرنده تمام خواسته های دبیرینه ملت ایران بود. دکتر بختیار بر نامه خود را بر دوپا به اسامی قرارداد بود. احیاء قانون اساسی مشروطیت به نماند، احترام به قانون و تائید کید بر حاکمیت ملت بجای حرکت استبداد خودگرا می و جدا شدن دین از حکومت بخاطر برقرار نمودن وحدت ملی و حفظ حیثیت دین و روحانیت واقعی از فرورگشتن در مسائل مادی و درگیری های سیاسی. بختیار روایت نامه مردم بقبولاند که برپای حکومت مذهبی قبل از هر چیز به اساسی اعتقادات عمیق دین و مقدمات دینی نظمه وارد می آورد. مسئول نهضت مقاومت ملی ایران در وین سبب به تفصیل درباره بر نامه های نهضت برای ایران آئینده سخن گفت و اظهار داشت که نهضت مقاومت ملی ایران بختیار و دکتر بختیار را برای تحقق آزادی و دموکراسی و برپایی حاکمیت ملی کام برمی دارد و برای تائید مین آلمان های ملت ایران به مبارزه خود ادامه میدهد. سخنران در پایان به موضوع کسری مقاومت در برابر رژیم جمهوری اسلامی در سال جاری اشاره کرد و گفت: ما شاهد اوچکیری فزاینده مقاومت و مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی هستیم و آرزویمان اینست که بتوانیم با سازماندهی مستحکم و گسترده هر چه بیشتر مبارزه رژیم خدایرانی حاکم را سرنگون سازیم. اما این شانسی راهی نیست که ما در برابر داریم. هدف اصلی نهضت مقاومت ملی ایران بنیان گذاشتن حاکمیت ملی بجای هرگونه استبداد به شکل و لیس در ایران است. هدف نهضت تائید دموکراسی است زیرا اعتقاد داریم که تنها چاره دردهای کهنه اجتماع ما برپایی حکومت قانون است. ما می گوئیم، با تائید برامل جدایی حکومت از دین برای همیشه به این استباه و خطای تاریخی پایان دهیم. راه برای حفظ تقدس و دین است از سوسیالیسم مابنی دموکراسی از سوی دیگر هر دو سازیم. سخنان مسئول نهضت مقاومت ملی ایران در میان ایرانیان احساسات سوارانکیز حصار نسبت به دکتر با شور بختیار بر حصار مبارزه راهی بختیار ملت ایران با بیان یافت. سپس از آن نوار مصاحبه تلویزیونی دکتر بختیار بختیار را تلویزیون ایرانیان بختیار گردید. در پایان مراسم شرکت کنندگان با ردیگر با کف زدن های مستند نسبت به رهبر نهضت مقاومت ملی ایران از احساسات کردند.

تلفن خبری

تلفن خبری نهضت مقاومت ملی ایران که بخاطر افزودن خطوط تلفنی برای تائید مین مراجعات بسیار هموطنان، چند روزی تعطیل بود. دوباره بکار آغا زکریا است و شمارا در جریان تازه ترین می دهد. شماره تلفن: ۸۵ - ۴۶ - ۴۳ - پاریس

# فرهنگ ایران

یادداشت‌های پراکنده

## زبان دری مظهر پایداری فرهنگی

من آنم که در پای خوکان نریزم  
مرا بین قیمتی در لطف دری را

نوشت: مهرآن

و آموخته‌ایم، ( مکر در حوزه‌های بسیار محدود ) از شرح ما وقع "قرا نر نبوده و پیداست که این مفهومی جدا از مقوله‌ی ریشه‌یابی است. از نظر سلسله‌های ایرانی ما نند صفاری و سامانی که خدمات پرفیضشان در بقای فرهنگ ایران زمین بی چون و چراست و آنگاه از دوام روشن آن در دوره‌های غزنوی و سلجوقی ( ولوآنکه ز تیره‌های ترک بودند ) بسیار نوشته و گفته‌اند و مخصوصاً "از خطب‌ها عتاب‌آلودی عجب" امیربزرگوار ریستان به‌شاه اردرگاهش "وصیف" که "چرا سخنی باید گفت که من در نمی‌یابم" بعنوان یکی از زلال خیزش زبان و فرهنگ ایرانی تفسیرها خوانده‌ایم ( که البته باید این واقعه‌ی ظاهراً کوچک را در تاریخ مقاومت فرهنگی ایرانیان در جای سزاوار خود نشانیم، اما با اینهمه، چنین دلیل‌ها و یادها، هنوز با ریشه‌ها فاصله دارد. زیرا ظهور سلسله‌های ایرانی خود معلول حوادثی است که اول بار در سرزمین‌های شرقی ایران ( خراسان و سیستان ) نطفه گرفت و در عرصه‌های سیاسی و عقیدتی و مذهبی بهم‌جای ایران سرایت کرد. بنا بر این بنظر می‌رسد، سزاوار آن باشد که جاذبه و کشش و حوض قبولی را که نصیب زبان دری شد، در چنین رهگذری دنبال کنیم و به‌صورت بازاین از آن مقوله‌ها است، که در حوصله‌ی این یادداشت‌ها نمی‌گنجد.

یک نکته‌ی فوق‌العاده مهم در این ماجرا، واقعیت خیره‌کننده‌ی است و این که در پشت زبان دری عملاً زوری و نسبت تهاجمی وجود نداشت. و این شایان توجه است که در گذرگاه خود هرگز بر لجه‌ها و ( زبان‌های محلی ) نتاخت و هیچ حالتی جز حالت بیک حرکت طبیعی نبود نگرفت و همانا گونه‌ی بنحوی طبیعی سرانجام بعنوان یک مظهر مشترک ملی جلوه گرفت.

گفته‌ی ناصر خسرو در سفرنامه‌اش، در این باره شنیدنی است: " در تبریز قطران نام شاعری را دیدم که شعر نیک می‌گفت اما زبان فارسی ( منظور همان دری است ) نیک‌نمیدانست پیش من آمد و دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او مشکل بود از من پرسید با او گفتم و شرح آن بنوشتم و اشعار خود بر من خواند.

این میرساند که شاعر تبریزی، زبان محلی خود را حفظ کرده و فقط در عرصه‌ی شعرا و ادب و انتقال احساس بکشش ذوق خود - بزبان دری روی آورده است. حرف حرف می‌آورد - آیا بر همین منوال طبیعی و " مردم‌پسند " در آینده نیز نمی‌توان بجای جبر در کوبش لجه‌ها و زبان‌های محلی و تحمیل و تصنع در گسترش زبان فارسی که آن همه غوغا آفرید و برای اجنبی دستاویزها و بهانه‌ها ساخت، همین سیر طبیعی را سرمشق قرار دهیم که قرن‌ها پی‌در پی ( در عین حفظ حرمت لجه‌ها ) قبول عام یافت و بعنوان یک زبان مشترک ملی به وحدت ملی کمک بخشید؟ انتقال زبان دری به خطی آذربایجان و آران که در آن روزگار مردمانش به لجه‌ی آذری سخن می‌گفتند ( که خود از لجه‌های فوق‌العاده شیرین و

بخت و ابراز نظر در چگونگی بیداری و گسترش زبان دری، کاری است درخور همت و دانائی اهل تحقیق و طبعاً از قلمرو این یادداشت‌ها خارج است که بارها نوشته‌ایم از نگاه‌های دست‌چینی و گذری فراتر نیست. اما در امتداد همین نگاه و گذر برچند و چون توسعه‌ی پرشتاب زبان دری و جلوه‌ی آن در مقام یک زبان همگانی و ملی و مقبول است که ذهن بر تشخیص نکته‌ی جالب توجهی بل می‌زند و این نکته که کانون رشد و پرورش این زبان یعنی خراسان و سیستان همان جایی است که نخستین خیزش‌های استقلال طلبانه پس از یورش عرب‌ها نطفه‌بست و این خود شاهده‌ی است بر آمیختگی و آسایش متقابل جنبه‌های گوناگون مقام و مت ایران‌نیا در زمینه‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی که در فرجام، پایداری و ماندگاری هویت ایرانی را بسبب شد. حادثه‌ای که به دور از هرگونه مبالغه، در هیچ یک از سرزمین‌های امپراطوری اسلام در غرب ایران و حتی نواحی دوردست در شمال آفریقا رخ نداد. زیرا که مهاجمان نه فقط مذهب خود را به آن دیارها بار می‌آوردند، بلکه فرهنگ و هویت و زبان اقوام مغلوب را هم از ریشه‌دگرگون ساختند.

موصیبت نواحی شرقی از چنین استحالتهای بهمین صورت ناشی از همان سده بود که با تقلا و پایداری ایرانی‌ها بنیان گرفت و به این جهت، هم امروز نیز همه‌خویشاوندان و غیرخویشاوندانی که درین مرزهای شمالی و شرقی ایران کنونی در کشورهای مختلف سکنا دارند، در عین مسلمانی، از ریشه‌ی هویت و فرهنگ قدیم خود دور نیفتاده‌اند و خلاصه چون مردم مصر و تونس و الجزایر و مراکش و ... عرب تمام عیار نگشته‌اند.

از زبان دری می‌گفتم: با این توجه که اگرچه زبان " جزئی از کل فرهنگ یک قوم و یک ملت است ولی چنان جزئی است که در آن برعناصر فرهنگی و در امتداد و تداوم تقابل آن‌ها، نقشی تعیین‌کننده بسازی می‌کند زیرا که زبان مؤثرترین و طبیعی‌ترین وسیله انتقال مفاهیم در جامعه‌ی انسان‌هاست. به همین دلیل گسترش و قوام زبان دری و سرانجام تثبیت آن بعنوان یک زبان رسمی و ملی به نحوی عمیق در حفظ و غنای فرهنگ و در نتیجه وحدت ملی ما اثر گذاشته است.

زبان دری ویا پارسی دری " در بنیاد یک لجه‌ی عمومی است که در اواخر عهد ساسانی و اوایل دوره‌ی اسلامی در ایران شیوع داشت و بتدریج در همین عهد اسلامی " نخستین بار در دریا رها و شهرهای شرقی ایران برای شعور و شربکا آمد. " و از آنجا که کانون نشو و نما، زبان دری سرزمین خراسان و سیستان بود لغات و اصطلاحات دستوری آن تحت تأثیر لجه‌ها متداول این نواحی درآمد و از قرن سوم هجری بود که با شتاب اعجاب‌انگیزی روی به مناطق غربی نهاد دورفته رفت و به زبان ملی و رسمی سراسر ایران و به یکی از استوارترین ستون‌های فرهنگ این آب‌و‌خاک مبدل شد. متأسفانه در باره‌ی این رویداد بزرگ تاریخی، تاکنون آنچه خواننده‌ی شنیده

زیبای ایرانی بوده است ( و نیز ظهور سخنوران توانائی مانند ابوالعلا گنجوی - فلکی شروانی و خاقانی شروانی و مجیرالدین بیلقانی و نظایم گنجوی، بخودی خود نمونهای تابناک از توسعه و جاذبه‌ی زیبایان دری و به تعبیری که از آن یاد شد، روایتی از مایه‌گیری و رسوخ طبیعی عنصری است که بیشترین سهم را در بقای فرهنگ ایرانی ادا کرده است. حالا که به کلیاتش پرداختیم، باز در زمینه‌ی نمونه‌گویی و به قصد آگاهی به جوش ایرانی‌گری زبان دری ( که حتی به بسیاری از اقوام دیگر هم سرایت کرد ) به جزئیاتی نیز روی می‌کنیم و مثلاً به شعر خاقانی - شاعری بزرگ از مردم آذربایجان که همه‌ی آفرینش‌های ذوقی او در قالب زبان دری - یعنی به زبانی که از لجه‌ی مادری او فاصله داشت، شکل گرفت.

انتخاب خاقانی بیشتر از آن جهت است که او از جمله شاعرانی است که نه فقط در خطه غزل، بلکه در حوزه‌ی قصیده‌نیز ( که اساس شهرت او از این باب است ) - چکامه‌های بلند را منحصراً به زبان مادری خود یعنی فارسی و همیمن گواه است که گرایش او بزبان دری یک امر کاملاً دلخواه و طبیعی بوده است، زیرا خاقانی " تا آنجا که پای نقل عاطفه و احساس در میان است، طبع انسان به آن زبان که خودی‌تر و راهوارتر است بیشتر میل می‌کند، یک نشانه‌ی دیگر از این میل و شیفتگی، علاقه‌ی شدید خاقانی به بیداری خراسان است که خود را زفصول ما جراسا ز زندگی او بوده است.

در راه سفر به خراسان به‌ری می‌رسد، والی شهری از بیم نزدیکی خاقانی با ایران خراسان از اقامه سفر او مناسیح می‌شود و در واقع او را تحت نظر می‌گیرد. بعضی نوشته‌ها ندکه " پوستن به دربار سلجوقی که در آن روزگار یکی از عمده‌ترین پایگاه‌های شعرا و ادب پارسی بوده است، مایه‌ی کشش خاقانی به خراسان شده است. " اما خود او چنین نظری را نمی‌بیند و می‌گوید " میل من بر آن می‌خشد که به پیران و اندیشه‌گران آن دیار سرکشیده‌ام.

گفتی از شاهان توران دل فارغ است  
دل ز شاهان فارغ است آری مرا  
من به پیران خراسان می‌شوم  
نیست با پیران او کاری مرا

بهر حال این حکایتی است که برای شاعر بسی رنج‌ها می‌آورد و دل دردمند و روح حساس او را می‌آزارد.

جهت سوی خراسان شدم نگذارند  
عندلیم بگلستان شدم نگذارند

و تاکید و تاء کید که بخدا و اولیاء سوگند که قصدمن دیدار امیران نیست و بنیای پیران کمربسته‌ام و حتی می‌گوید آماده است، هر چه را که اندوخته است به‌رشوه، بپردازد، بشرط آنکه راه بر او بگشایند. و این تب و تاب نشان می‌دهد که خاقانی خراسان زادگاه سخن دری و سرزمین گویندگان بزرگ پارسی را برتر می‌بیند. بپوشه‌ها برای طبع آزمایی دیده است. البته زبان شعر خاقانی - زبان روان و عاری از تکلف نیست و شاید دلیل اصلی آن آن باشد که زبان شعری او از زبان مادریش کم یا بیش جدا است - اما بهر حال او تا عریست که یکبار چپه احساس است، بخصوص، در آن زمینه‌ها که در دنیای پرتلاطم خود غرق می‌شود و این تلاطمی است که عمدتاً " از زندگی آکنده از تضادها و حوادث غم‌انگیز خانوادگی او ریشه می‌گیرد. پدرش ( علی ) - یک نجار است که تمام هم و کوشش او وقف آن است تا فرزند را از ( کاری شرم ) شاعری و اصولاً درس و رغبت به علم بازدارد. مادرش از مسیحیان نسطوری است که مهاجران مسلمان او را از گرجستان اسیر گرفته‌اند و بحکم سرنوشت به بند مرد تنده‌خوئی " علی نجار " گرفتار شده است.

توجه مفروضه ادب و حکمت و علم - شرایط نا هنجار زندگی - کج خلقی پدر مستبد - احوال مادر مظلومی که از مهر شدید به مادر دردمند و معذب و در عین حال علاقه‌ی فراوان به پدر - محبت آتشین به فرزند و همسر و هم‌میهن خویشان و آنگاه حوادث دردناکی که بهی‌ذوقی در زندگانی او جور می‌شوند - مرگ ناگه جوان بیست‌ساله‌اش " رشیدالدین " - مرگ مادر - مرگ

همسر تحمل روزگارانی در زندان - همه مایه‌ها و تضادهای است که به احساس تند و شکننده او هجوم می‌آورند و از شعرا و بازمی‌تابند. زمانه‌ی در برابر پدری که آن همه دوست‌نشد میدارد - خاصه وقتی که از عذاب مادر در پنجه‌ی قهار اوبی تاب می‌شود - مهاجران را رها می‌کند و او را " خام قلیان " می‌خواند و گاه بخود می‌آید و از گفته‌ها پشیمان می‌شود و پدر را با القابی چون " شیخ مهندس و پیر درودگر علی " به مقامی برتر از اقلیدس و نوح می‌برد.

مصیبت مرگ فرزند جوان، در حکم انقلابی است که زندگانی او را درهم می‌نوردد و بمرز جنونش می‌کشد. بتوجهی اختلال حواس مبتلا می‌شود، از آن گونه که هر انسانی را از پای می‌اندازد و راه بر تداوم اندیشه و نظم در اکتش می‌بندد - اما عجیب این است که در همان لحظات سردرگمی، کاغذ و قلم بدست می‌گیرد و به نقل احساس توفندی خود می‌نشیند و این خود شاهده‌ی است که " شعر به جزئی از وجود او ذات و به تنها پناه‌گاه و تبدیل شده است.

صبحگاهی سرخ‌بین جگر بگشا بند  
ژاله‌ی صبحدم از ترک تریگشا بند  
تا زینان منا ۱ مرد جگرگوشی من  
همچو شمع از مزه‌ی خواب جگر بگشا بند  
شد شکسته کرم دست بر آرید جیب  
سر زان، ندب کنان جیب و کمر بگشا بند  
یک زمان گمان می‌برد که " رشید " هنوز زنده است و این " خیال " را نیز به قالب شعری ریزد:

بشنوید این نفس غصه و خاقانی وار  
شرح این حادثه عمرش کن باز دهید  
آن جگرگوشی من نزد شما بیما راست  
دوش‌دانید که چون بود؟ خیر باز دهید  
ره‌درمانش بجوئید و بکوشید در آنک  
سرو و خورشید مرا سپه‌فرما باز دهید

دست تمنا و عجز به سوی ساحل حیران دراز  
می‌کنند به طیبیان " غلط بیسن  
نا سزا می‌گویند. به زمین و زمستان  
می‌پیچد و باز بشعربناه می‌برد.

این طیبیان غلط بین همه محتالاند  
همه را نسخه بدرید و بسرا زده‌ید  
سحر و نیرنج و طلسمات که سودی نمود  
هم به آفسونگرها روت سیر باز دهید  
بر فرزند جراحی و جویید مگر  
به من روز فرورفته بسرا زده‌ید  
بند مدهد مرا، گریب تو اندیده من:  
آن چراغ دل از آن تیره مقرر باز دهید

پس از مرگ فرزند - مرگ همسر - مرگ مادر - مرگ تک‌تک بستگان اما نش نمی‌دهد و یک وقت میرسد که چون بغصب نگاه می‌کند، تصویری از یک جهان تیره و پر غبار، در چشمش نقش می‌گیرد و پیش خود زمزمه می‌کند " عمرم همه در مرثیه خوانی بگذشت " و رفته‌رفته آندوه بیایی از پای می‌اندازد و به تنهایی و بدبینی سبب می‌دهد و آن پس است که دیگر به عذاب‌های دمی‌ادم عادت می‌کند، حوادث دردناک تکانش می‌دهند ولی تنها تکانی.

بهر حال سرمایه‌ی شعرو همسر وجودی خاقانی همان احساس است، هریاد و یادگاری او را منقلب می‌کند - از قضا بر اویرا نه‌های کاخ مداین گسار می‌یابد هیئت درهم کوفته‌ی ایوان، بر قلبش اثری رنجبار می‌نهد، به جوش می‌آورد و آنجا نیز شکار، نقل احساس خود را به شعری سپارد که در عین حال گواهی بر تعلقی با طغنی شاعر روزگار آن گذشته‌ی سرزمین اوست. این قصیده با کنایات و تشبیهات لطیف و از آن برآمده‌ای که با خود دارد به تنهایی یکی از برجسته‌ترین آثار شعری است.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کنان  
ایوان مدائن را آئینه‌ی عبرت دان  
یک ره زره دجله منزل به مداین کن  
وز دیده‌ی دوم دجله بر خاک مداین ران  
خود دجله چنان گریب مدد دجله‌ی خون گوئی  
کز گرمی خونا بش آتش چکد از مرگان  
بر دیده‌ی من خندی کاین جا ز چه می‌گرید؟  
گریب در آن دیده‌کاین جا نشود گریبان

.....  
اخوان که ز ره آینه‌آیند آرنده‌آوردی  
این قصه‌آوردی است از بهر دل اخوان

نویسنده در این یادداشت، از مقدمه گنج سخن اثر استاد ذبیح‌الله صفا - سفرنامه‌ی ناصر خسرو و دیوان خاقانی - تاریخ سیستان - شعرا و پیران از ملک الشعرا‌ی بهار ( مجله مهر )، بهره‌مند بوده است.

بقیه از صفحه ۳  
مصاحبه رادیو ایران با ایرج پزشک زاد  
بمناسبت سالروز ۱۶ دی ۱۳۵۷

## امید تا آخرین لحظه

نظامی قلدرتر، از نوع آن چیزی بود، که امروز در شیلی حکومت می کند. در واقع خطر حکومت آخوندی را - باید قرار کنم بعلمت سهل اندیشی و بی توجهی به دعوی مشروطه و مشروعه در دوران انقلاب مشروطیت - دقیقاً نمی دیدیم. اما من احساس خطر واقعی را - آن هم نه در همه ابعاد بزرگش - تا حدودی، شاید بتوانم بگویم - از اسفند ۱۳۵۶ - یعنی از چله‌ای که در تبریز برای شهدای قم گرفته بودند، احساس کردم. در آشوب قم که نتیجه چاپ آن مقاله کذایی رشیدی مطلق علیه خمینی بود، عده‌ای کشته شده بودند و پیری چله‌ها شروع شده بود، که اولی‌اش در تبریز بود. دولت اگر موفق شد واقعاً قم را از افکار عمومی پنهان کند، حادثه تبریز که آن هم به زود خورد و کشته شدن عده‌ای آنجا مید، پنهان کردنش نبود. می توانم بگویم نگرانی من از آنجائی شروع شد که دولت بجای چاره‌جویی اساسی، به همان نمایش‌های تکراری متوسل شد؛ میتینگ حزب رستاخیز در تبریز به طرفداری از دولت براه افتاد که آقای آموزگار نخست وزیر سخنرانی کرد و روزنامه‌ها - باز بدستور - عده‌ی شرکت کننده‌ها را سبدهزار نفر نوشتند. از این موقع هر کس چشم نیمه‌بازی داشت می‌توانست ببیند که حکومت از واقعیت‌ها هیچ نفهمیده است و مثل کبک سرش را لای برف کرده است و از عمق توطئه آخوندی هیچ درک نکرده است.

**سؤال** - بنظر شما، دولت با آن دستگاه اطلاعاتی عریض و طویل بطور ازمعق حرکت بی خیرمانده بود؟

**جواب** - چرائی قضیه قابل بحث است ولی در بی خبری و بی خیالی حکومت شک ندارم. ببینید، در همان ایام که تازه نمایشگاه هنر آفریقای سیاه در تهران برگزار شده بود، دوباره حکومت در تدارک نمایشگاه هنر " اینکا " بود. هیئت پشت هیئت به مالک امریکای جنوبی سفر می کردند و قرار بود با خرج میلیونها دلار، تخته سنگ‌های عظیم موزه‌های امریکای جنوبی را برای نمایشگاه هنر اینکا در شهر نیویورک به تهران بیاورند. از طرف دیگر نمایندگان وزارت فرهنگ و هنر و رادیو تلویزیون در کشورهای مختلف دنبال فیلم برای تدارک دومین یا سومین فستیوال بین المللی سینمائی تهران بودند. این کارها در یک مملکت در حال جوش و اغتشاش مداوم چله‌پشت چله و لوب‌پرنگ‌ها جز به بی خیالی و بی خبری به چه چیزی میشود تعبیر کرد؟

**سؤال** - شما در این اوضاع و احوال درجه‌حالی بودید و چه روحیه‌ای داشتید؟

**ج** - در واقع روحیه من در طول سال ۱۳۵۷ تا بهمن ماه، در عین نگرانی و اضطراب، از امید به ناامیدی در نوسان مداوم بود. از اوائل سال ۵۷ من بیشتر از همیشه روزنامه‌های خارجی را مرتباً می‌خواندم. همه جا صحبت از جبهه ملی بود. مصاحبه پشت مصاحبه بود که با آقای دکتر سنجابی میکردند. خیلی از مفسرین خارجی تشکیل یک دولت از جبهه ملی را پیش بینی میکردند. و من و خیلی‌ها مثل من که می دیدیم داریم در حسرت یک دولت ملی پیرمی شویم، خیلی امیدوار شده بودیم که عاقبت حکومت به علت بن بست سیاسی، بحکم اجبار به روی کار آوردن یک دولت ملی تن در بدهد. اما آن روزی که به دنبال واقعه آتش سوزی سینما رکس آبادان، دولت آموزگار جایش را به دولت شریفی‌امامی داد، با عده‌ای از وزراء سابق وعده‌ای از قماش همان‌ها، با زامیدمان مبدل به یاس شد. بخصوص اینکه دیدیم دولت جدید در مقابل ملیون سرهمان مواضع خودش ایستاده بود و همه عقب نشینی‌ها را در برابر آخوندها کرد؛ اظهار دینت رئیس دولت و افتخار به وابستگی به خاندان روحانی - تغییر تاریخ شاهنشاهی - بستن قمارخانه‌ها و مراکز تفریح و غیره ...

دولت در برابر آخوندها عقب نشینی می کرد و آخوندها قدم به قدم جلومی آمدند. رابطه مردم کوچک و بزرگ با آخوندها برقرار نبود، در عوض هیچ رابطه‌ای بین

مردم و دستگاه دولت برقرار نشده بود. چون مردم می دیدند که کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش. طبقه درس خوانده و تحصیل کرده‌ها متأسفانه هیچ تربیت سیاسی نداشتند و دنباله روی مردم کوچک و بزرگ شده بودند. اعتصابات و تظاهرات خیابانی شروع شده بود دولت هم در برابرشان ناتوان بود.

**سؤال** - تا اینجا که همه ناامیدی است، حرکت نوسانی به طرف امید کجا قرار میگیرد؟

**جواب** - اجازه بفرمائید. هنوز به اوج ناامیدی نرسیده‌ام. از اوائل آبان ماه همه وسائل ارتباط جمعی بین المللی در خدمت آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو قرار گرفته بودند و حرف‌ها و جمله‌ها پیش به رژیم به سراسر دنیا مخابره می شد. در نیمه آبان ماه‌ها با اینکس گفت‌وگوهایی انقلاب مردم را شنیده است، بجای رو کردن به یک دولت ملی، آقای ارتشبدان‌ها را راکه‌فشار از توصیف است، روی کار آورد. از طرف دیگر آقای دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی، جانشین مصدق و امید ملیون، آن اعلامیه سه ماده‌ای تسلیم و تمکین بسه خمینی را در پاریس امضاء کرد.

نه تنها جائی برای امیدواری باقی نمانده بود که اوج ناامیدی بود؛ آخوند در نهایت تعالیت - دولت در کمال ضعف - نماینده نیروی ملی تسلیم شده و خنثی شده و نیروهای ملی سردرگم و سرگردان ...

در نتیجه در راه پیمائی‌های تا سوعا و عا شورا، ایادی آخوندها، با کمال بی پروائی عکس مصدق را پایشن می کشیدند و عکس‌العملی نمی دیدند.

**سؤال** - حالا شاید وقت آن رسیده باشد که از مرحله امید بگوئید!

**جواب** - در آذرماه بود که شنیدیم شاه عاقبت به جبهه ملی رو آورده است. مذاکرات با دکتر صدیقی بطول انجامید. اغتشاش و آشوب هر روز شدیدتر میشد. تا بالاخره شایعه تشکیل دولت دکتر بختیار ر قوت گرفت.

ما و نسل ما - دکتر شایع بختیار را از فعالیت‌هایش برای تشکیل جبهه ملی دوم و میتینگ معروف جلالیه می شناختیم. اما متأسفانه نسل جوان، حتی سی ساله‌ها، او را نمی شناختند. حکومت همان‌طور که بعد از مرداد ۳۲، سعی کرده بود اسم مصدق را از خاطره‌ها محو کند، اسم دکتر بختیار را هم زیر هفت پرده، سانسور پنهان کرده بود. روزی که اولیسن مصاحبه دکتر بختیار از تلویزیون پخش شد و مردم عکس مصدق را در کنارش دیدند که از همان آرمان‌های دکتر مصدق می گفت، خیلی‌ها از چشم و گوش خودشان باور نداشتند. جبهه ملی با کمال - باید بگویم بی مسئولیتی - رای به اخراج دکتر بختیار از جبهه ملی داد و همراه و هم‌رزمش را در برابر سیلی که به حرکت در آمده بود تنها گذاشت. با وجود همه این‌ها احساس می کردیم که دکتر بختیار مرد میدان است ...

**سؤال** - آقای پزشک زاد، عده‌ای از جمله اعضاء آن موقع جبهه ملی، به دکتر بختیار ایراد گرفتند که چرا در یک محله موقعیتی مسئولیت را قبول کرد.

**جواب** - من، آقای پژمان، بخلاف این‌ها، معتقدم که یکی از مهم‌ترین و پرارزش‌ترین اقدامات دکتر بختیار در طول حیات سیاسی، همین کار، یعنی قبول مسئولیت نخست وزیری در آن موقعیت بود. برای اینکه: **اولاً** - توانست خودش را به نسلی که اصولاً نمی شناختند یا نسلی که فراموش کرده بود، آن‌طور که هست نشان بدهد. این نسل‌ها آن موقع واقعیت را بدرستی

تشخیص ندادند، بعدها دانستند که برای نجات مملکتشان می‌توانند به آدمی مثل او متوسل بشوند. **ثانیاً** - نسلی که بعد از مصدق به شمر رسیده بود، از دمکراسی جزاسمی و حرفی نشنیده بود، حکومت قانون را شاید در کتاب‌ها خوانده بود اما به چشم ندیده بود، شخما " تجربه نکرده بود. در آن ۳۷ روز، دمکراسی و حکومت قانون را در عمل شناخت. اگر امروز نسل جوان ما تصویر روشنی از دمکراسی و حاکمیت قانون دارد از برکت همان ۳۷ روز است. **ثالثاً** - در آن ۳۷ روز دکتر بختیار اگر چه به مقصود نرسید ولی یک سندی از مقاومت ملی گرائی و آزادیخواهی ایرانی در مقابل ارتجاع و استبداد، پیش روی مردم دنیا گذاشت. دنیا دانست که ایران بی مقاومت تسلیم نشده است و در واقع پایه مقاومت امروزان همان موقع گذاشته شد.

فکر کنید، اگر آن روز دکتر بختیار، با قبول نخست وزیری، شروع به مقاومت و مبارزه با سلطه آخوندی نکرده بود، امروز پرچم مقاومت و مبارزه را چه کسی و به پشتوانه چه سابقه‌ای بلند می کرد که مردم باورش داشته باشند؟

**سؤال** - با این ترتیب با روی کار آمدن دولت بختیار دوباره امیدوار شدید؟

**جواب** - خیلی‌ها امیدوار شدند. با همه نگرانی‌ها از آن همه تظاهرات عجیب و غریب، وقتی بختیار با قدرت گفت که علیرغم رای جبهه ملی، برنامه جبهه ملی را اجرا می کند، وقتی گفت که در مقابل رجا لسه بازی تسلیم نمی شود و سنگرش را رها نمی کند، وقتی گفت برای استقرار حکومت قانون قبول مسئولیت کرده است، با زور امید به دلها تابید. بخصوص وقتی در مراسم معرفی کابینه به پیشنهاد او و به اصرار او شاه گفت که اصول ۴۴ و ۴۵ متمم قانون اساسی را منبذد دقیقاً رعایت خواهد کرد، امید ملیون به نجات مملکت قوت گرفت. بعد از آن هم نخست وزیر جدید حرف‌های زد که ما ۲۵ سال بودن نشنیده بودیم و کارهای کرد که ۲۵ سال نبود ندیده بودیم. ایده‌آل‌ها و برنامه‌های مصدق را از زیر گردوغبار فراموشی بیرون کشیده بود؛ شاه غیر مسئول - منشاء قدرت، نمایندگان واقعی مردم - آزادی عقیده - آزادی مطبوعات - امنیت قضائی و دادگستری مستقل و مقتدر ...

**سؤال** - آیا تا آخر همین درجه امیدوار ماندید؟

**جواب** - اوضاع وخیم بود، سیل بنیان کن بود، با همه این‌ها حضور بختیار در رأس دولت نمی گذاشت از نجات مملکت قطع امید کنیم. استقامت و شجاعت خیلی‌ها دل میداد؛ به خمینی گفت بروید قم برای شما یک واتیکان می سازم - به بازرگان، منسوب خمینی گفت یک مملکت یک دولت - به کارمندان اعتماد بی گفت اگر سرکار حاضر نشوید یک شاهی حقوق کار نکرده نمی‌دهم - به وکلای مرعوب و مجذوب مجلس گفت اگر همه استعفا بدهید من سراجیم می مانم - به آشوبگران گفت اگر به پرچم ایران توهین کنید حقان را کف دستتان می گذارم ... با این تصمیم واراده شایدره بجائی می بردیم. اما میران ارتش با آن اعلامیه خفت بار تسلیم، تیر خلاص را به مملکت و ملت زدند.

**سؤال** - آقای پزشک زاد، اگر از شما بپرسم روشن ترین خاطره‌ای که از حکومت ۳۷ روزه بختیار در ذهن شما مانده است، چیست، چه جواب می دهید؟

**جواب** - خاطرات روشنم کم نیست. اما شاید بتوانم این یکی را ذکر کنم که یاد می آید رئیس ستاد ارتش به نخست وزیر نوشت که فلان روزنامه به فلان امیر ارتش اهانت کرده است.

این نامه عمداً " یاسهوا " درجای چاپ شد. دکتر بختیار جواب داد: مملکت قانون دارد و قانون برای اهانت مجازات معین کرده، اگر شکایتی دارید به دادگستری مراجعه کنید.

**پژمان** - آقای پزشک زاد، متأسفانه وقت ما تمام شد. از اینکه در این گفتگوی رادیویی شرکت کردید، از شما متشکریم.

# فریاد هشدار

بقیه از صفحه ۱

به یاد آوریم که بختیار، در روزهای که اکثریت یک ملت گوش به پیام‌های خمینی از "توفل لوشا تو" سپرده بود شجاعانه گفت من هرگز از خمینی، در مورد کارهایم و ما، موریت جدیدم جا زه نخواهم گرفت و به خبرنگار "لوموند" اظهار داشت: من این پیرومرد دیوانه‌ساز غیر مسئول را مسئول پریستانی‌های ایران می‌دانم.

امروز، بیشتر از هر زمان می‌بینیم بختیار، چقدر حق داشت و چه درست می‌اندیشید و چه خوب، خاکان و دجالان را که آن زمان، جامعه انقلابی پوشیده بودند و امروز، خون مردم را می‌ریزند، می‌شناخت.

بختیار، هنگامی سمت نخست وزیری را پذیرفت که پذیرش این سمت، شجاعت روحی و جسارت سیاسی می‌خواست، به فدکاری و از جان گذشته‌گی نیاز داشت و بختیار که می‌دانست میهن، هرگز این همه به شجاعت امثال او نیازمند نبوده است، حیثیت سیاسی خویش را در گرو اقدام تهورآمیز مبارزه با مروج شعب و سیل هجان، نهاد.

جزفا سدان و شکنجه‌گران، هیچکس وضع موجود را نمی‌خواست و حرکت، یکسره به سوی آزادی بود، اما دیری نگذشت که عوامل متحصب ارتجاع به شجاعت درون جنبش رخنه کردند، به شجاعت، شعارهای ملی و دموکراتیک مردم را تحریف کردند، به بهره‌برداری بکارانها از احساس و هیجان مردمی که تشنه آزادی بودند، برداختند و با طرح شعار "تأسیس جمهوری اسلامی"، جنبش را در اختیار گرفتند و زمان، ملایبی از یادرفته به نام روح الله خمینی را که به حکم افکار ارتجاعی اثر نمی‌توانست با مفیوم آزادی، انس و الفتی داشته باشد، به عنوان رهبر بر آن تحمیل کردند.

از این لحظه، سیرا نحرافی جنبش آغاز شد، بدون آنکه همه بوبندگان راه آزادی از این انحراف مسیر و از تبدیل ماهیت نهضت خویش آگاه شوند.

برافروختگان، متأسفانه، چنان دستخوش امواج تبلیغاتی توطئه‌گران بودند که گمان می‌بردند که با تسلیم رژیم شاه، همه کارها بروفق می‌خواهد گشت و خبرنگاران تشنه که هدف نهایی توطئه‌گران، استیلای رژیم ظلمت و ارتجاع و به مسلخ کشاندن همه آزادی‌هاست.

درست در این لحظه‌های التها ب و جوشش افکار عمومی بود که بختیار، قد پرافراشت، بختیار که به مدت بیست و پنج سال با خودکامی جنگیده بود، بارها به زندان افتاده بود، از پذیرش هرگونه سمت دولتی به دلایل وجود فساد و استبداد دزدستانگاه امتناع ورزیده بود و هرگز با استبداد و فساد آشتی نکرده بود برخاست، هوشمندانه و شجاعانه، و بدون هراس از برجستب اتهام‌ها برخاست تا جنبش ملی و مردمی را که با زیجه، هرج و مرج آنسریستان شده بود، به مسیرو واقعی خود بازگرداند و به جو آشوب و هرج و مرج و توطئه و خیانت که با قربانی کردن خواست‌های حق طلبانه و مملو ساختن هدف‌های انقلاب واقعی مردم، کشور را به خاک و خون می‌کشد، پایان دهد.

به کلام دیگر، هدف بختیار، نجات جنبش و جدا کردن آن از سیل بنیان‌کن تخریب و آشوب بود.

رژیم سابق در تنگنایی دشوار به سر می‌برد که

## گاردین، ارگان دفتر منتظری

ح. متکان

مردم ایران عربی نمی‌دانند و لوسی زبان فارسی را آنقدر نمی‌فهمند که می‌توان فهم و وسعت معلومات آقای منتظری را از زلال نطق‌های او بزبان فارسی حدس بزنند.

ایکاش خمینی و منتظری آنچه را می‌خواهند بگویند قبلاً می‌نوشتند و این هنر را نداشتند که بدون نوشته حرف بزنند، در آنصورت حرف‌هایشان لااقل سروتهسی داشت و جملات را درست ادا می‌کردند، حالا فرض می‌کنیم منتظری خیلی هم فصاحت دارد، برای آخوند، حرف زدن بدون نوشته امتیازی محسوب نمی‌شود، آخوندکار اینست، می‌خواستید آخوند حرف زدن هم بلد نباشد؟

نکتجالب‌تر اینکه "گاردین" برای اثبات شخصیت فوق العاده آیت الله منتظری استشهاده بقول یکی از دیپلمات‌های جمهوری اسلامی کرده است. دیپلماتی که بقول خودش هر بار بحضور آیت الله منتظری میرسد بیشتر مجذوب شخصیت توانای او میشود.

دیپلمات جمهوری اسلامی کیست؟ یکی از قماش همین ریشوهای که "هر" را از "بر" تشخیص نمی‌دهند و اگر بلای انقلاب برای ایران فرود نیامده بود حالا در قم سوها ن بزی داشتند و در مشهد مهر و تسبیح می‌فروختند، به چشم چنین کسانی البته آقای منتظری بقراط و افلاطون است. نویسنده گمان "گاردین" اگر میخواهد بندها نکند "شخصیت والای آیت الله منتظری" را مردم کوچک و بزرگ و بی‌سواد و جاهل تا تیر عمیق در آن‌ها بجای گذارده است، می‌توانند به مجموعه لطیفه‌هایی که همین مردم در طول هفت سال برای منتظری ساخته‌اند مراجعه کنند.

این لطیفه‌ها عکس العمل طبیعی مردم است در مقابل مبنی آخوندک‌بنا حقی بر سر نودست سیاسی چهل میلیون انسان در عصر تسخیر فضا حاکم شده‌اند، در حالی که خودشان هم اگر ذره‌ای انصاف بخرج دهند تصدیق خواهند کرد که این قبایض ایشان دوخته شده است، استعمارگران غربی نمی‌خواهند کشوری مثل ایران به وسیله کسانی که درسی سیاست خوانده‌اند و درسیاست استخوان خسرند کرده‌اند و فهم سیاسی و تجربه سیاسی دارند و مسائل دنیای امروز را می‌شناسند، اداره شود منافع آنها در اینست که خمینی و منتظری و رفسنجانی وارد بلی و خاندان‌های پسر ایران حکومت کنند و مردم بینسواای ایران فکر و ذکرشان منوجه جهنم و بهشت و شکایات و سهویات و مسائل حیض و نفاس باشد تا آنها با خیال فارغ خانه ما را غارت کنند، اصرار آن‌ها بر برای تداوم "ولایت فقیه" دلیلی جز اینست

در شرایطی که قضیه ولایتعهدی آقای حسینعلی منتظری بر اثر شرفاومت مردم ایران و مخالفت روحانیت شیعه منتفی تلقی میشود، روزنامه‌ها گاردین چاپ لندن گزارشی منتشر کرده و در کمال مودبی گری کوشیده است که آیت الله منتظری را برخلاف آنچه مردم می‌گویند وظاهرش گواهی میدهد یک شخصیت توانا جلوه دهد، ثانیاً "تخم لقی بشکند کسه" با همه این حرف‌ها، مسئله‌جانشینی منتظری همچنان بقوت خود باقی خواهد بود.

در قسمتی از این گزارش، گاردین می‌نویسد: "آیت الله حسینعلی منتظری مرد فهمیده‌ایست که میتوانست در سخنرانیها پیش بدون استفا ده زیادا شد، به دوزبان عربی و فارسی سخنرانی کند، وی برخلاف وضع ظاهری اش مرد بسیار محکم و استواری است، بطوری که یکی از دیپلمات‌های جمهوری اسلامی دربار وی می‌گوید من هر بار که از ملاقات آیت الله منتظری بازمی‌گردم، بیشتر از پیش تحت تأثیر شخصیت وی قرار می‌گیرم و او مرد خودساخته‌ایست که کار خود را بخوبی می‌شناسد."

افسانه‌سازی دربار آقای خمینی نیز با همین شیوه آغاز شد. یک مرد وستا شای جا هل به اوضاع زمانه راه‌داهی و نابغه عصر جلوه دادند، بطوری که کم‌کم تمام دنیا این جعلیات را باور کرد. یکی گفت این گاندی دیگری است که از شر ق برمی‌خیزد، یکی گفت بودای مجسم است، یکی گفت ما شاهد ظهور قدسی در قرن بیستم هستیم، از مجسمات و کرامات این قدسی قرن چه حکایت‌ها کرد بر سر زبان‌ها نیفتاد. گفتند خمینی یک آخوند ساده‌نات است، یک علامه است، فیلسوف است، شاعر است، مبشر آزادی و پیشرفت و مدافع حقوق بشر است، دشمن شماره یک ارتجاع است، به هفت زبان تسلط دارد، این تبلیغات تپوری در دماغ مردم اثر کرد که شب‌ها تصویر خمینی را در تری ماه منعکس می‌یافتند. حالا نوبت منتظری است، اگر ملت ایران چنین بهای سنگینی بخاطر باور کردن چهره دروغین خمینی نپردازد و اگر آقای منتظری را بقدر کفایتی نمی‌شناخت، امکان داشت با زهم این بازی موثر واقع شود ولی این بسیار انگلیس‌ها هستند که اشتباه می‌کنند، از این یکی دیگر نمی‌توان "امام" ساخت، بازی امامت با خمینی تمام میشود، به تازگی آخوندگیری با این ترندها نمیتوان قیای امامت پوشتا ندو پیرجای خمینی نشاند.

روزنامه "گاردین" برای منتظری این شیوه معجزه‌آسا را قائل شده است که او بدون مراجعه به یادداشت، به زبانی فارسی و عربی سخنرانی می‌کند، اکثریت

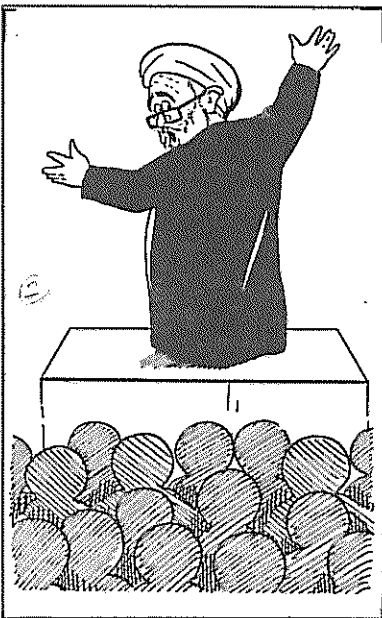
مولود عملکردهای خودش بود و ملت می‌برخاسته بود و آزادی می‌خواست، امانه به زبان مصالح مملکت، استقلال می‌خواست، امانه در جهت اضمحلال ایران، بختیار این همه را به درستی تشخیص داده بود و می‌گفت ایست جنبشی ست به حق، حرکتی ست حق طلبانه و کوششی فراگیر برای قطع ریشه‌های اختناق و فساد.

این چنین، پذیرش سمت نخست وزیری از سوی بختیار که از شور میهن پرستی او سرچشمه داشت، نه در جهت تائید مستبد و استبداد، که دقیقاً بر سر نجات میهن افتاده در سراشیب سقوط،

ندارد. هیچ دلسان نمی‌خواهد داستان ولایت فقیه با مرگ خمینی خاتمه پیدا کند و حال که ولایتعهدی شیخ حسینعلی منتظری، به زاردلیل پنا نگرفته است، استعمارگران دست بردار نیستند.

"گاردین" می‌نویسد: اقلیت میان‌درو در حزب جمهوری اسلامی برای عقیده است که پس از مرگ آیت الله خمینی شورای رهبری، شامل ستهن از روحانیون عالیرتبه قدرت را بدست گیرد و آیت الله منتظری هم در این شوری عضویت داشته باشد. ولی اکثریت ایرانیان برای این عقیده اند که پس از مرگ آیت الله خمینی شورای رهبری هیچگاه قدرت را بدست نخواهد گرفت و در آینده دفتر آیت الله منتظری در قم تبدیل به مرکز تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی خواهد شد.

دفعه گذشته بی. بی. سی. تعیین می‌کرد که "اکثریت مردم ایران" چه باید بکنند، این دفعه گاردین تعیین می‌کند که "اکثریت مردم ایران" چه باید بخواهند!



بی. بی. سی. و گاردین از طرف خودشان هر چه بخواهند مختار نیستند بگویند و بنویسند، ولی حق ندارند برای "اکثریت مردم ایران" خط مشی و خط فکری تعیین کنند. اکثریت مردم ایران حکومتی را می‌خواهند که سایر ملل آزاد و با لغ و با قیل برگزیده‌اند. دموکراسی را ایرانیان از اروپا اقتباس کردند چون دیدند این شیوه حکومت باعث آزادی و پیشرفت اروپا شده است. هر وقت اروپایی‌ها تغییر عقیده دادند و دموکراسی را کتار گذاشتند و کشیش‌ها را آوردند و بسطاط "انگیزسیون" را تجدید کردند، معلوم می‌شود که آنها اشتباه کرده بودند و هم ما. ولی ما هر چه نگاه می‌کنیم چنین تحولی در اروپا نمی‌بینیم. خمینی هم هیچ علاقه‌ای ندارد که متاسفانه ما دام تا چر برود و جای خود را به اسقف کانتربوری بسیار و انگلیس‌ها و آتسمسای خمینی فقط ما بپند فکرم دموکراسی در کشورهای نفتخیز خاورمیانه فراموش بشود!

گذشت. با بازگشتی به هفت سال گذشته و نگرش به محتوای برنامهدولت ملی دکتسیر بختیار و کارکردهای آن و با توجه به ظلمت و اختناق و موج کشتاری که امروز بر ایران حکومت می‌کند اکنون درمی‌یابیم که حکومت بختیار، به راستی میوه نهضت ملی و مردمی و نتیجه منطقی نبرد صدق و پاسخوری نیازهای واقعی ملت ما بود.

درمی‌یابیم، که نخست وزیری بختیار، گشایش یک عصر جدید را بران بود و بویژه امروز که حقایق پیش چشم ما است، اثبات این دعوی، کار آسانی است.

## ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:

QYAM IRAN  
C/O C.B.  
17, bd RASPAIL  
75007 PARIS  
FRANCE

